



نشریه شورای متحد جیب برای دموکراسی و استقلال

شماره ۲۸ خرداد ۱۳۶۳

آبومنان: سالانه (۱۲ شماره)
ایران ۸۰۰ ریال
آمریکا ۱۰ دلار
اروپای غربی معادل ۲۲ مارک
سایر کشورها معادل ۱۰ دلار
تکثیر برای ۱۲ صفحه بدون هزینه
پستی معادل یک مارک



جنگ و صلح

خمینی از آغاز جنگ ایران و عراق، جنگ را يك نعمت پربرکت خواند و براساس این منطق ویرانگر با تکیه به شرایط فوق العاده جنگ سرکوب وحشیانه علیه نیروهای مردمی و اختناق همهجانبه در جامعه را توجیه نمود، و قدم در راه وابستگی به سیاست های جهانخواران و در راس آنها امپریالیسم آمریکانهاد. رژیم خمینی از این طریق پای امپریالیسم آمریکا را باریکتر در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس باز و محکم ساخت. کشورهای منطقه و خلیج در اثر ترس و وحشت از سیاست های تجارزگانه و عظمت طلبانه خمینی به تدریج به آمریکا نزدیک شدند، بطوری که هم اکنون آمریکا به صف آرائی نظامی بی سابقه ای در خلیج فارس دست یازیده است. در پرتو سیاست های جنگ افروزان خمینی، دلایل اسلحه بویژه اسرائیل با فروش جنگ افزارهای خود سود های کلانی بردند. بدین ترتیب ضربات مهلکی به بنیه اقتصادی ایران وارد آمد و ثروت های عظیم مادی و معنوی جامعه به باد داده شد و می شود.

توضیح

در شماره قبل توضیحات مختصری را در زمینه علت تاخیر انتشار شماره ۲۷ نشریه پیام آزادی در اختیار خوانندگان محترم قرار دادیم و در این رابطه به بحث هایی اشاره کردیم که در میان اعضای شورای متحد جیب جریان داشته و هنوز هم دارند. در همان شماره سه ای از این مباحث را طی دو مقاله ناتمام تحت عنوان "مرور در ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق" و "ملاحظاتی در مرور" به اطلاع خوانندگان رساندیم. پس از انتشار شماره ۲۷ رفقای نویسنده مقاله اول متذکر شدند که عدم انتشار مجموعه مقاله در یک شماره، نوعی کسستگی در منطق و رابطه میان بخش های سه گانه آن ایجاد می نماید. علاوه برآن تناسب موجود میان حجم بخش اول مقاله و پاسخ به آن سوء تفاهماتی را موجب گردید. ما برای رفع ایرادات و سوء تفاهمات در این شماره تمام مقاله مذکور را بدون کم و کاست منتشر می کنیم.

همانطور که در بالا اشاره شد، در هفته ها و ماه های اخیر در میان ما بحث های مهمی درباره شرایط و اوضاع کنونی ایران، نقش طبقات و اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی، امکانات هماهنگی، همکاری و ائتلاف میان نیروها و سازمان های سیاسی و نیز برنامه و عملکرد شورای ملی مقاومت و شورای متحد جیب، به ویژه در زمینه به سامان رساندن امر حیاتی براندازی رژیم خمینی و چگونگی آلترناتیو حکومتی آتی ایران جریان داشت که هنوز هم ادامه دارد. ضمن این بحث ها، که امید داریم بتوانیم در آینده ای نزدیک جمع بندی آنها را منتشر نماییم، روشن شد که مقاله "ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران" (مقدمه در شماره ۲۲ پیام آزادی) برخلاف آنچه در پایان این مقاله ادعا شده بود، مورد تأیید تمام اعضا سازمان نیست. آشنایان و علاقمندان به شورای متحد جیب به خوبی واقف هستند که سازمان ما نه تنها تنوع نظر در درون سازمان را در مورد تمامی مسائل نظری، سیاسی بقیه در صفحه ۲

مرور در "ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران"

تشریح و توضیح آن مبانی تئوریک خاصی می پردازند که ظاهراً "می بایست نقش پشتوانه و پایه نظری مطالب آمده در فصول بعدی را ایفاء نماید". با آنکه اهم مطالب و نقطه نظرات فصول ۳ و ۴ مورد تأیید و تصدیق ما می باشند، اما جای پرده پوشی نیست که محتوا و مفاهیم آمده در مقدمات تئوریک، از همان آغاز موجب بروز پرسش ها و بحث های فراوانی در میان ما گردید. بازخوانی و بررسی سراسر نوشته "ملاحظات" و به ویژه بخش تئوریکش نشان داد که مفاهیم و محتوای نظری آن بسیار بیش و مفاد "بیانیه شورای متحد جیب - بسیری دموکراسی و استقلال"، که تاکنون تنها سند رسمی تئوریک - سیاسی مجموعه ما را تشکیل می دهد، سازگاری نداشته، در بسیاری موارد تقلیل به غیر آن است. موضع گیری بلافاصله در این باره، به جو مجادله آمیزی که در گرفته بود دامن می زد و این نتیجه برای ما، که از اول با روش و روال آن مباحثه چندان موافق نبودیم، رضایت بخش نبود. اما بعد که شاهد بروز سوء تفاهمات متعدد - از جمله سوء تفاهمات انتساب آن "ملاحظات" به کلیست شورای متحد جیب و تعبیر مقاله رفقای تحریریه به مثابه موضع رسمی سازمان - شدیم، دیگر خود را از تدوین انتقادات و ارسال آنها برای نشریه ناگزیر دیدیم، به این امید که هم به رفع سوء - بقیه در صفحه ۲

مقدمه
پیام ۳۰م خرداد گذشته، مسعود رجسوی حاوی نکاتی مهم و در عین حال، شامل مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران درباره مسائل جاری و موارد اختلاف در شورای ملی مقاومت بود. رفقای ما در هیئت تحریریه پیام آزادی، طی سرمقاله شماره ۲۰، ضمن تأیید اصولی مضمون آن پیام، از برخی مواضع و جوانب اش. خرد گرفته و نقادی موشکافانه بر آن منتشر کردند. این انتقادات علنی به رفقای مجاهد ما گران آمد و آنها از قلم رفیق محمد علی جابریزاد و دو رقالبیک "جزوه آموزشی" "ضمن شرح و بسط پارامای نظریات و نکاتسی که بعضی از رفقای ما در خلال مقاله هائی در گذشته به میان کشیده بودند، به سه تفصیل از مواضع متاخذ توسط رجسوی دفاع کردند. بلافاصله پس از انتشار "جزوه آموزشی" "رفقای هیئت تحریریه به تدوین و انتشار جوابیه ای در شماره ۲۲ پیام آزادی مبادرت کردند. این جوابیه، مرکب از یک مدخل و چهار فصل بود و هر یک از فصول نیز مشتمل بر بخش هائی چند، رویهم متنی طولانی و جالب و در عین حال سئوال و بحث پرانگیز، که تحت عنوان "ملاحظاتی در باره جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران" به چاپ رسید. رفقا در مدخل و دو فصل اول، و به ویژه در فصل موسوم به "مرحله انقلاب"، به سه

نخل وارونه

فریاد های ضد آمریکائی دارودسته خمینی به موازات گسترش دامنه جنگ به مرزهای غرب کشور و سرکوب جنبش حق طلبانه خلق کرد و اشغال بخشی از خاک عراق در حقیقت دنباله سیاست گسترش نفوذ آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس محسوب می شود.

چه کسانی قربانیان سیاست نخل وارونه خمینی در جریان جنگ شدند؟ بخشی از جریانهای باصطلاح "جیب" مانند "حزب توده" و "دانیان اشتریت" به بهانه ضد امپریالیست بودن رژیم خمینی، یکسره به دامن سیاست های جنگ افروزان خمینی افتادند. عده ای دیگری از نیروهای به ظاهر "ملی ترا" هم که نگرش ناسیونالیستی شان بیشتر متعلق به دوران قرن نوزدهم و آکنده از گرایش های ضد کمونیستی دوران جنگ سرد است، از آنجا که اساساً نه مخالفت اصولی با سیاست آمریکایی داشتند و نه درک روشنی از میهن دوستی واقعی، نه سراسر آشوب و آشفتگی با خواسته های بحق خلق کرد - که این خود نیز ناشی از تمایلی نادرست آنها به سیاست تمرکز قدرت در جامعه ایرانی است - در این میان حیران و سرگردان با دنبال کردن سیاست به نخل و به میخ زدن، خواسته و یا ناخواسته همزیمیار آتش جنگ افروزی های خمینی شدند. در حالی که ادامه جنگ در ورای مرزهای ایران، آنهم پس از بیرون راندن نیروهای عراقی از خاک ایران، دیگر نه تنها

جنگ و صلح

هیچ ربطی به اصل تأمین منافع ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران نداشت و ندارد، بلکه درست دنباله سیاست جنگ افروزی و صدور "انقلاب" خمینی و ادامه سیاست سرکوب و اختناق در ایران بود و هست.

پرسیدی نیست: در چنین هنگامه‌ای که اصولاً مساله بود و نبود جامعه و ملتی در گرو امر صلح است دیگر چگونه آنهایی که ادعا و آوای میهن دوستی آزادی خواهی، دموکراسی طلبی و استقلال طلبی شان عالمگیر است بی اعتنا به این واقعیت، چشم بر روی حقایق می بندند و از هر نوع معاضدت و همکاری با جنبش صلح طلبانه مردم ایران دریغ می ورزند. حتی بی طرفی خیالپردازانه خود را در زمینه مساله جنگ و صلح به حدی می رسانند که سیاست صلح شوروی ملی مقاومت ایران را نیز تخطئه می کنند.

آیا در رابطه با مساله جنگ و صلح هم می توان موضع میانه داشت؟

میهن دوستان واقعی کسانی هستند که قاطعانه روی سیاست صلح یا فشاری می کنند. صفت عاشق صادق بد رستی است.

که گرش سربرد از سر پیمان نرود و خامت روز افزون شرایط داخلی ایران و منطقه خاور میانه و خلیج فارس در اثر سیاست های تجاوز کارانه و جنگ افروزان خمینی، تمایل عمومی مسردم ایران را در جهت برقراری صلح و آزادی بطرز بی سلبه ای ارتقاء داد ما ست. شورای ملی مقاومت ایران با تکیه بر این خواست و تمایل عمومی مردم در عین رعایت کامل حقوق ملی و اصول و موازین بین المللی طرح صلحی تنظیم و در معرض داوری افکار عمومی ایران و جهان گذارد. علیرغم کار شکنی ها و ستمپاشی های برخی عناصر و جریان های تنگ نظر، طرح صلح شورا طی دو سال گذشته در میان مردم ایران و جهان و محافل بین المللی با اقبال رو به رو گشته است.

ناگفته پید است که انگیزه اساسی سیاسی شورای ملی مقاومت ایران، در روند مخالفت با جنگ و تلاش در جهت برقراری صلح، تنها و فقط ناشی از عشق و علاقه صادقانه نیروهای تشکیل دهنده شورا به مردم ستدیده ایران، منافع ملی و میهنی و استقلال و آزادی و تمامیت ارضی ایران بوده و هست. شایان تذکر است که شورای ملی مقاومت ایران، طی دو سال گذشته بهانه بیانگر خواست بحق مردم ایران، بی اعتنا به نیش و کنایه های این و آن با سخت کوشی بی نظیری در جهت برقراری صلح و آزادی در ایران، در عرصه بین المللی نیز کوشش های خستگی ناپذیری نموده است. و در آینده نیز چنین خواهد کرد.

اما: جای بسی تأسف است که در این برهه هنوز بعضی از افراد و جریانات ایرانی قادر به درک این واقعیت نیستند که در کشاکش سیاست جنگ و صلح، اگر خواهان برقراری دموکراسی و استقلال در آینده ایران هستند بهیچ روی نمی توانند در برابر مصالح و منافع ملی و مردم که در شرایط مشخص کنونی در سیاست صلح و آزادی تبلور یافته منافع شخصی و مصالح گروهی خود را قرار دهند. شک نیست که در اینجا الویت با مصالح و منافع ملی و مردم است و نه منافع شخصی و گروهی.

واقعیت اینست که از يك سوی نمی توان خواهان برقراری دموکراسی و استقلال در ایران فردا بود و

مرور در "ملاحظات"

تفاهات پیش آمده کک نموده، و هم بارد یگر با "بیانیه" مؤسسان شورای متحد چپ تجدید میثاق کرده باشیم.

تخالف "ملاحظات" با "بیانیه"

۱- "مرحله" یا پروسه انقلاب؟

در صفحه ۱ شماره ۲۲ پیام آزادی، رفقاً نقل قولی از "جزوه آموزشی ۰۰۰" ذکر کرده، آن را مورد تأیید قرار می دهند: "اما سرچشمه اصلی اختلاف در نظرگاه های مجاهدین و شورای متحد چپ به ارزیابی متفاوت این دو از د و ران رشد و مرحله انقلاب ایران مربوط می شود." با تأکید بر این نکته که این تفاوت ارزیابی سرچشمه اصلی، و نه انحصاری اختلاف نظر ما در مبحث مزبور است این تشخیص نویسنده را تصدیق می کنیم. (تکیه همه جا از ماست)

با این تأکید، رفقاً دست کم برد و فرض مستتر در نقل قول فوق، که صریحاً "نیز در سایر سطوح" جزوه آموزشی ۰۰۰ "به چشم می خسورد، اشتباه ها "مهر تصدیق سازمانی می زنند. فرض اول آن است که گویا شورای متحد چپ به تئوری "مرحله بندی کردن" درباره انقلاب جاری میهن ما باور دارد. فرض دوم آنکه، گویا شورای متحد چپ مرحله فعلی انقلاب را "پروژه دموکراتیک" می داند. البته اگر رفقای نویسنده "ملاحظات" بر حسب روش رایج ما، نوشته خود را طوری تدوین و اعلام کرده بودند که مانع بروز اینهمانی با موضع رسمی کلیت سازمان می شد، ما آنرا چون مباحثه نقیه در صفحه بعد

از دیگر سوی بی اعتنا به عواقب ناشی از ادامه جنگ که روزانه به میزان خسران های مادی و معنوی جامعه می افزاید. با کاهش ظرفیت های ضرور برای ایجاد يك جامعه مستقل و دموکرات، زمینه برای رشد خشونت های مبران پذیر روان اجتماعی بعدی و سیاست های ضد استقلال و آزادی مهیا می شود و عرصه برای آلت رانیه های وابسته و سرکوبگر هموار می گردد.

آیا می توان بدون دلشوره در زمینه وجود این واقعیت ها، بجای حمایت از سیاست صلح و آزادی هنوز راه مخالفت با پرچمدار این سیاست یعنی شورای ملی مقاومت را ادامه داد و باز هم امید وار بود که بدون پایان بخشیدن هر چه سریع تر به جنگ و برقراری صلح در چشم انداز های دورتر و بسپار در بر سر می توان بر روی ویرانی های مادی و معنوی جامعه از هم گسیخته بعد از رژیم خمینی، ایرانی آزاد، مستقل و دموکرات بنهادهاد؟

اکنون زمان آن فرا رسیده است تا پویندگان صدیق راه استقلال، آزادی، دموکراسی و بیابانی سیاست های خود و بررسی مجدد واقعیت ملموس جامعه ایرانی همت گمارند. و یاد رس آموزشی از گذشته و رفع کاستی ها و شناخت واقعیت نوین، در جهت سیاست اصولی و اساسی صلح و آزادی که با سرنگونی رژیم قرون وسطائی خمینی و رها سازی جامعه از این تنگ و نکبت تاریخی توانا مان است، صمیمانه گام بردارند. چنین باد.

توضیح

و حتی تاکتیکی می پذیرد، بلکه از آن استقبال هم می کند و آنرا یکی از اصول اعتقادی خویش و به مثابه یکی از پیش شرط های رشد و تکامل سازمان و در عین حال به عنوان بهترین شیوه برای تمرین دموکراسی تلقی می کند. با توجه به این اصل - ضمن پوزش از رفقای که قبل از انتشار مقاله مورد بحث از آنها نظرخواهی نشده است - لازم به تذکر است که اشتباه فوق صرفاً ناشی از فقدان امکان گفتگوهای دائم و سیستماتیک میان اعضا سازمان بوده است و لا غیر.

به راستی که رعایت تمام ابعاد و اصول دموکراسی، با توجه به اختناق بی سابقه حاکم در جامعه و تحمل اجباری شدید ترین و طاقت فرسا ترین فشارهای سیاسی و اجتماعی امری است بسیار دشوار. وجود همین شرایط است که گاه برخی اشتباهات و سوء تفاهات را اجتناب ناپذیر می سازد.

آنچه اکنون برای ما حائز اهمیت است، شیوه برخورد با این اشتباهات است. ما شیوه سروش گذاری، سکوت و توجیه غیر منطقی را از اصل مردود میدانیم و بر این عقیده ایم که واقعیت را هرگز نباید پنهان کرد، حتی اگر ناخوشایند باشد و یا - آنطور که برای توجیه پنهان کاری های غیر اصولی تأکید می شود - مورد بهره برداری مخالفان و دشمنان قرار گیرد. استبداد و اختناق در حکومت، در اپوزیسیون نیز استبداد و اختناق میزاید. برای مقابله با این مکانیسم به ظاهر "طبیعی" تنها مبارزه علیه استبداد حاکم کافی نیست، باید این روشها را در میان خود و نیروهای خودی نیز با بی پروایی و شهادت کامل و صراحت بیان و عمل بر ملا ساخت. ما این روش را بدون واهمه از لطافت لحظه ای که

احیاناً بسازمانمان خواهد زد، در آینده نیز با پیگیری بیشتر دنبال خواهیم کرد. به نظر ما سنت شکنی - به خصوص در زمانی که دفاع از اصول اخلاقی و رفتار مطرح است اهمیت ویژه ای کسب می کند.

در همین رابطه اشاره به مطلب دیگری نیز ضروری است: هر تشکیلاتی و از جمله تشکیلات سیاسی ناگزیرند برای پیشبرد اهداف و برنامه های خویش کارها و مسئولیت ها را میان اعضای خود تقسیم نمایند. در سازمان هایی که رعایت اصول دموکراسی درون سازمانی، پذیرش تنوع نظریات و اعتقاد به روابط شورائی را جزو اصول خدشه ناپذیر خویش تلقی می کنند، این تقسیم کار و تفویض مسئولیتها خالی از اشکال نیست. چه بسا مواردی پیش بی آید که یکی از مسئولین - ناچار به اتخاذ تصمیمات مهم و فوری است، بدون اینکه قبلاً فرصت مشورت با کلیه اعضا سازمان و یا مسئولین آنرا داشته باشد، امری که در اصل با روابط شورائی و رعایت کامل حقوق اقلیت و یکپارگی اعضای سازمان در تضاد است. حتی شرکت تمامی اعضا در انتخاب تک تک مسئولین و تفویض مسئولیت های کوتاه و دراز مدت، اعتنا متقابل میان مسئولین و اعضا

و نیز امکان استیضاح و عزل مسئولین پس از اتخاذ تصمیمات نادرست نیز این تضاد را به طور کامل بی طرف نمیسازد. از طرف دیگر بدون تفویض اختیارات لازم به مسئولین و پیروی از تصمیمات آنها در حین حفظ امکان انتقاد و انجام وظایف و برنامه های سازمانی - به ویژه در شرایط اختناق - غیر ممکن به نظر می رسد. سازمان ما با توجه به این مشکلات که باید در محافل و سازمانهای دموکراتیک بیش از پیش مورد بحث و بررسی قرار گیرند، بار دیگر اعلام میدارد که مسئولین رسمی سازمان در روابط درونی و برونی سازمان از اعتبار کامل و لازم سازمانی برخوردار می باشند و تصمیمات آنان - علیرغم امکان وجود اختلاف نظر درباره آنها در درون سازمان - از نظر سازمانی معتبرند و رسمیت دارند.

آزاد با آراء و عقاید سازمان میانه بین تلقی کرده، اعتراضی نمی داشتیم، چرا که شورای متحد چپ از همان اوان تاسیس، حتی المقدور مراعات کلیه نوسانات و گوناگونی قابل تحمل آراء و عقاید را کرده، در انعکاس طیف نظری چپ دموکراتیکسک گویا بوده است: " شورای متحد چپ ۰۰۰۰۰ با تکیه به سنت ها و روش های دموکراتیک جنبش انقلابی و کارگری، کلیه مقاله های با امضاء و بسی امضاء را که در پیام آزادی به چاپ می رسد، در طیف نظری موجود در شورا می داند. مقاله هایی که مورد بحث همه اعضا قرار گرفته باشد، به نام شورای متحد چپ و مقاله هایی که در هیئت تحریریه به تصویب رسیده باشد، به نام آن هیئت منتشر خواهیم کرد " (ص ۱۰- شماره ۷۰ پیام آزادی) اما رفقا سهوا " این سیاست انتشاراتی را نادیده گرفته و نقطه نظر فردی یا جمعی خود را به طریقی عرضه کردند که به غلط به پای کلیت رسمی سازمان نوشته شد. حال بهترست برای روشن شدن مواضع شورای متحد چپ به بیانیه رسمی آن توجه کنیم.

در همان مقدمه کوتاه بیانیه چنین می خوانیم: " امید ما این است که اعلام موجودیت شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال گامی برای رهایی و آزادی، گامی موثر در روند نیک بختی همه انسان های جامعه ما، حرکتی زمینه ساز برای ایجاد مناسباتی غاری از ستم، استثمار و از خود بیگانگی انسان ها باشد " (صفحه ج)

ویژگی حرکت کنونی و چشم انداز و افق راهنمای ما در عبارت آخری خلاصه شده است. در صفحه ۲ بیانیه این حرکت و هدف روشن تر بیان می شود: " ما به مثابه بخشی از نیروهای چپ برای پیشبرد مبارزات دموکراتیک - ضد امپریالیستی و تحقیق دموکراسی و استقلال ایران از طریق تحولات انقلابی و زمینه سازی یک انقلاب اجتماعی سوسیالیستی به تشکیل شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال اقدام کردیم "

تحقق دموکراسی و استقلال از طریق انقلاب و تحولات محصول آن، در دستور کار کنونی و فعالیت های حی و حاضر ما قرار می گیرد. لاکسن این نوشتارها به حصر قالبی بسته، مقطعی محدود به مفاهیم و مرزهای از پیش تعیین شده، در نیامده اند. آنچه به اعتبار کلیه واقعیات موجود جامعه و ظرفیت ها و توان های جاری آنها قابل تعیین است در ارتباط با سمت گیری و مسیری قسار می گیرد نه برخاسته از تضاد ها و تناقضات و دینامیسم ناگزیر آنها، مطلوب زحمتکشان و ماست؛ زمینه سازی طولانی و استحکام و قوام جامعه دموکراتیک به سوی تعالی سوسیالیستی. به عبارت دیگر " بیانیه " در قالب جملات فوق که بارها به اشغال گوناگون مورد تاکید قرار گرفته، بیشتر، پروسه ای ما را از تکوین و انکشاف جامعه به نمایش گذاشته است و نه دریافتی مقطعی و مرحله ای را که پیوسته ناظر بر تئوری های بسته و از پیش محصور شده می باشند. در هر صفحه " بیانیه " پرتویی از این پیش- پروسه تحولات دموکراتیک برای پی ریزی و بلوغ پختگی جامعه و مردم به سوی تعالی و تکامل سوسیالیستی - آشکارا برمی تابد: " ما بر خلاف بسیاری از بخش های جنبش چپ که به طریقی

مکانیکی مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی را از یک دیگر تفکیک کرده و بین آنها دیوار چین می کشند، مبارزات دموکراتیک را جدا از مبارزه برای استقرار سوسیالیسم نمی دانیم " (ص ۸)

پیدا است که بیشتر پروسه های ما، به معنی دریافتی زنجیری از حلقه هایی به دنبال هم قرار گرفته نیست و یا صرفاً در تشبیه پله هایی پشت سرهم به بالا منعکس نمی شود. مقصود جریانی است که بنا بر خصلت انسانی آن، می بایست از کلیه حرکات و کنش های فعلی و بعدی اثر بارقایی از اهداف و آرمان های آتی اثر نمایان باشد زیرا: " مقابله با از خود بیگانگی و استثمار و کسب توانهای لازم برای انجام انقلاب اجتماعی و اداره جامعه سوسیالیستی از فردای این انقلاب موعود شروع نشده، اکنون و در همین جامعه نیز این مقابله و کسب این توانایی ها در دستور قرار دارد " (ص ۹)

نگفته پیدا است که دیدگاه فوق را نمی توان به سادگی به سطح بورژوا- دموکراتیک تغییر و تقلیل داد. در هیچ جای " بیانیه " نیز مؤسسان شورای متحد چپ مرتکب چنین خطای تئوریک فاحشی نشده اند. همه ما از پیش از یک دهه قبل، به تئوری و تزه های " مرحله بندی " آشنا بودیم و به نقایص و معایب این نظریات واقفیم و بی تردید آشنائی نزدیک با واقعیات جامعه خود مان و بخصوص قرار گرفتن در یک جنبش بی مانند توده ای و از سر گذاردن یک انقلاب و درس آموزی از تجارب عظیم آن، ما را در دیدگاه و پیش پروسه های تقویت و تأیید کرد ماست. تجربه کردیم که بخصوص مشخصات و ویژگی های سیاسی یک انقلاب، صرفاً از ساختارهای اقتصادی و درجه رشد نیروهای مولده و تضاد آن با مناسبات تولیدی حاکم بر نمی خیزد و لذا احکام سیاسی و نیز، فرهنگی راجع به بارها و رموز های یک انقلاب نیز نباید تنها از حوزه و حیطه اصل مالکیت و مشتقات حقوقی و صوری آن استنتاج شود. زمینیه مالکیت بر ابزار تولید، شیوه تولید و مناسبات حقوقی مربوطه و... اینها حوزه هایی اضطراری اند و الزامات مطالبات شان شناختنی. آنچه به این سادگی قابل حد و شغور گذاشتن نیست، پهنه گرایشات متنوع و دامنه توانهای قابل تحقق انسان در عرصه فرهنگی و سیاسی است. انسان است که به هر انقلاب بار و توانی منحصر به فرد، یکتا و بی همتا می بخشد. پس اگر چه مشخصات اقتصادی مرحله شروع و منزلگاه تاریخی آغاز یا نقطه عطف اولیه هر حرکت و جنبش انقلابی قابل تعیین و اثبات است، لاکسن سرنوشت سیاسی آن، فرجام افست و یا اوج و جلال سیاسی اش از پیش محتوم نیست. پس آنچه از نقطه نظر تئوریک بیشترین دقت نظر علمی را باز می تابد، همانا دریافتی پویا، بساز و جریان مند است و نه بینشی مقطعی، که حدود سیاسی آن از پیش معلوم و بعداً نیز اضطراراً مجبور باشد. هیچ یک از انقلابات طول تاریخ ۲۰۰ ساله اخیر بر حسب قرارهای از پیش تعیین شده صورت نگرفتند. همیشه " قرارها " بعداً " توضیح یافتند " نه زمان وقوع و نه ابعاد، عقی و درجه فراگیری مضامین سیاسی - فرهنگی انقلاب و از همه مهم تر، اشکال بروز فاز اقدام توده ای و یا قیام، اصلاً " واپدا " قابل محاسبه و پیش گویی

نیست، زیرا این ها جلگی به عرصه کنش مستقیم انسان ها بستنند. تنها می توان به قید احتیاط سخن از بروز و پیدایش آن اشکالی گفت که ظهور آنها در قریب به اتفاق انقلابات روی داده و به اصطلاح در شمار قواعد ثابت درآمدند. پس آیا از نقطه نظر تفکر علمی نیز حتی، صحیح تر این نیست که به جای پافشاری بر تئوری و تزه های مرحله بندی - که بهر حال متضمن الگو و قالب سیاسی از پیش تعیین شده است - جنبه تذیب پذیری مفروضات و معلومات را نیز ملحوظ شمرد، بخصوص وظائف و مطالبات سیاسی خود از یک انقلاب را در بستر واقعی جریان و دینامیسم آن جای دهیم و بدین سان نه دست خود را ببندیم و نه - در تئوری - دست مردمانی را که بهر حال خود تاوان تنگنای توان خویش را خواهند پرداخت؟

بستر واقعی جریان انقلاب کنونی ایران جامعه ای است سرمایه داری، زیر تسلط خشونت بار یکی از مخوف ترین نظام های جبار سیاسی - ایدئولوژیک تاریخ و تحت سیطره دستگاهها و نهاد های مستبد و فاهران. کژگونی ساختارها، اغتشاش و تداخل مرزهای طبقاتی، عدم انسجام و قوام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی اقشار و طبقات کلاسیک جامعه سرمایه داری ایران هم چیزهایی نبودند که از نظر و تجربه مستقیم ما دور مانده باشند. در " بیانیه " به کلیه این واقعیات و بسیاری دیگر نیز اشاره شده و سخن از " ناها - هنگی در ساختار اقتصادی ایران، وجود شیوه های مختلف تولیدی در عین غالب بودن مناسبات سرمایه داری " (ص ۴) رفته است. حتی این بصیرت نیز در ما بوده است که بدانیم: " در شرایط کنونی جامعه ما، لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تحقق مناسبات سوسیالیستی ممکن نیست و شرایط سینی و ذهنی جامعه هنوز تا مدتی ادامه روابط بورژوائی (مالکیت) را ایجاب می کند " (ص ۵) اینها همه واقعیاتی هستند که هر سازمان شخص آگاه و آشنائی در زمینه اقتصاد - تولیدی ایران، آنها را می داند. بیان و تکرار این دشواری ها، کشف الاسرار نیست، توضیح واضح است. مساله اصلی و گره کوری که باید باز شود در جای دیگری است، مشکل واقعی، نهفته در پهنه بافت متمرکز قدرت و نظام سیاست و انحصار دولتی بر اقتصاد است:

" ما معتقدیم که تمرکز قدرت اقتصاد - در دست دولت، اگر چه احتیاجاً در برخی از بخشهای اقتصادی رشد سریعتر ابزار تولید و بارآوری تولید را موجب می گردد، ولی در عین حال موجب تدویم عقب ماندگی بسیاری از بخشهای اقتصادی شده، از شوقانی همه بانیان امکانات رشد جامعه، از شوقانی استعداد انسان های مولد و نیز رشد آگاهی آنان جلوگیری می کند. از آنجا که یکی از عده ترین علل عقب ماندگی اقتصادی جامعه ما - در کنار وابستگی به امپریالیسم - ناهمگونی شرایط تولیدی در بخش های مختلف اقتصادی می باشد، که این خود ناشی از عدم مشارکت مستقیم مردم در تصمیم گیری های اقتصادی و در نتیجه سیاسی - اجتماعی است بقیه در صفحه بعد

"بیانیه" در مورد مساله دموکراسی نیز به منطق پروسه‌های جهت‌آخیا و استحکام و تعالی جامعه مدنی پای‌بند است: "پیتار دموکراتیک و بی‌گیر و مداوم، بستری است برای سیر متعالی جریان به خود آئی و بالفعل شدن پرولتاریا در جامعه سرمایه‌داری و کسب آمادگی برای برکنار کردن بنیان جامعه استعماری در یک پیکار انقلابی. روند نفی دیالکتیکی (رفع به احسن) آن است و از این روند نفی قدرت، صلابت و توانهای بورژوازی هم مستلزم ایجاد قدرت متقابل پرولتاریا و سایر بخش‌های انقلابی در کلیه زمینه‌های زندگی است." (ص ۸ و ۹)

پس دموکراسی صرفاً "دست‌آمده" قراردادی اجتماعی مابین کار و سرمایه نیست، حاصل مبارزه ای است مستمر و عمیق که در کلیه سطوح زندگی اقشار و طبقات ذی‌نفع جریان می‌یابد، پیوندهای آزاد و اصیل انسانی می‌سازد و بر این پایه‌ها بافت قدرت متقابل توسعه می‌یابد. قدرتی نفوذ و قائم به خویش که مبین روند "به خود آئی و بالفعل شدن کلیه بخش‌های شهروندی جامعه است. این روند آینده از پیتار "به خودی خود اصل است دارد و اعتبارش تا دلتیکی نبوده به مثابه جاد صاف کن محسوب نمی‌شود." (ص ۹) در جوهر و ماهیت کنونی اش، هم مسائل و مطالبات حقی و حاضر کنونی جای دارند و هم "رایز هده فمند مقابله تاریخی با نظام سلطه و استثمار عجین شده است: "پیتار دموکراتیک روند اجتماعی واقعی اصل است که در جریان تامل خویش زمینه استقرار سوسیالیسم و برقراری دموکراسی پرولتاریا را بنایه تحقق وسیع‌ترین و غنی‌ترین دموکراسی پیش از جامعه کمونیستی فراهم می‌آورد." (ص ۹)

ملاحظه می‌کنیم که در تعریف هدف د راز مدت آئی نیز به جای مفهوم دیکتاتوری که همیشه مترادف با سلطه دولتی است، دموکراسی پرولتاریا که مفهومی محطوف به جامعه است گذاشته شده است. در تمام مفاهیم و تعاریف "بیانیه" از دو وجه جامعه مدنی و دولت که زوج مرتبط اجتماع سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد، وجه جامعه مدنی و انکشاف آن مد نظر است و بدین سان خط تفکیک روشن و صریحی مابین نظریه و پراتیک انقلابیون و کوشندگان سوسیالیست و فعالین هوادار بورژوازی کشیده شده است. دیدگاه مویش "بیانیه" به رشد و قوام توانها و قدرتهای جامعه مدنی چشم دوخته است، حال آنکه کمال امکان بورژوازی دموکرات، دولت دموکراتیک است. ما از دولت دموکراتیک استقبال می‌کنیم، زیرا شکل دولتی است که به جامعه شهروندی امکان بقاء و قسوام می‌دهد، لکن ما خواهان رشد و توسعه کیفیت دموکراتیک چنین دولتی از طریق تقویض قدرت و امکانات آن به جامعه مدنی و تعمیق روند تقسیم قدرت آن به اتحاد جامعه می‌باشیم. بورژوازی با چنین انکشافی سرسازگاری ندارد. دولت دموکراتیک بورژوازی، دولت مقطعی است، به آن اندازه دموکراتیک است که یا مطلوب بورژوازی است و یا به یمن نیروی فعال جامعه مدنی مجبور به تحمل آن. آنگاه که بورژوازی بتواند، در حصر و تحدید و تخفیف وجه دموکراتیک دولت، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کند، حال آنکه چنین تقلیلی و گرنه که لزومی نداشت در راه آن ها مبارز نکنیم.

ایران هم منوط به وجود بورژوازی در رهبریت نیست، این مساله بیشتر به درایت سیاسی، قدرت عملی و برنامه مطروحه آلترناتیو دموکراتیک ارتباط دارد تا به حضور افراد و جریان‌ها شناخته شده به سوزواری. به نظر ما موضع "بیانیه" در باره کیفیت و کفایت بورژوازی کماکان از قوت و اعتبار کافی برخوردار است و در راستای انقلابی چنین سخت و سهمگین انتظار زیادی از بخش‌ها، دموکرات بورژوازی نیز نمی‌رود. لذا ضرورتی نیست که دگرگونی‌های دموکراتیک و انقلابی را که می‌بایست به دنبال سرنگونی رژیم خمینی در دستور کار قرار گیرند، به ناحق به صفت بورژوازی متصف کنیم. این طیف عظیم زحمتکشان و شهروندان میانه و متجدد جامعه‌اند که حاملین اصلی این دگرگونی‌ها خواهند بود و بخشد دموکرات بورژوازی هم می‌تواند از طریق شرکت در انتخابات، در پروسه ساختن و استحکام نظام دموکراتیک آینده کشور نقش خود را ایفاء نماید.

پس اگر بر طبق "بیانیه"، محتوا و الگوی قدرت سیاسی و اقتصادی مطلوب مبین ما بعد از سرنگونی، بیشتر عطف به جامعه و "مشارکت مستقیم مردم" دارد و اگر نقش تعیین کننده در هدایت و پیشبرد این انقلاب به عهد "جنبه نیروهای مرفقی و انقلابی" (که شکل کنکرت فعلی آن شورای ملی مقاومت می‌باشد) گذاشته شده و بیشتر ناظر بر این مضامین نیز، دیدگاهی پروسه‌ای است و نه مرحله‌ای، پس بجاست که از انقلا ب دموکراتیک برای نیل به جامعه مدنی سخن رود تا بتوانیم فرآیند امتداد آنرا نیز تعالی جامعه مدنی تا سوسیالیسم بنامیم.

۲- نوع و راستای دموکراسی: مساله مهم دیگری که در سرتاپای "ملاحظات" به اشکال گوناگون، از خلال استعاره و طعنه به دیگران گرفته تا به صراحت تمام، معلوم و معین است همانا ارزیابی رفقای نگارنده از نوع و بقول مجاهدین "عق و اصالت و فراگیریون" دموکراسی در ایران، بعد از سرنگون کردن رژیم خمینی و جایگزینی احتمالی آن توسط دولت موقت شورای ملی مقاومت می‌باشد. نظریه نویسندگان "ملاحظات" در این مورد نیز درست‌تر از "مرحله بورژوازی دموکراتیک" استنتاج شده است، یعنی رفقا یکسره به دموکراسی "بورژوازی یا صوری" چسبیده اند و هرگونه تفیق و تکمیلی را در این باره به بهانه "عدم رشد پیش شرط ها" با تندی و طعن و طنز مردود شمرده‌اند. البته ما دقیقاً نمی‌دانیم مقصود مجاهدین از "دموکراسی پایدار مدنی" چیست و لذا قصد نداریم در تأیید و یا تکذیب آن قلمفرسائی کنیم. امید داریم رفقای مجاهد، هم در این مورد و هم در شرح مفهوم "مرحله دموکراسی نوین" توضیحاتی دقیق‌تر بدهند، تا امکان ارزیابی مستند از آراء و عقاید آنها فراهم شود. اما اگر معنی دقیق مفاهیم مجاهدین بر ما روشن نیست، لکن دقیقاً "از مطالبات دموکراتیک خود و درجه "عق و اصالت و فراگیریون" دموکراسی که "بیانیه" از آن سخن می‌گوید، به خیریم و این مضامین و مطالبات را در جامعه ایران مقدور و ممکن و قابل تحقق و شدنی می‌دانیم و گرنه که لزومی نداشت در راه آن ها مبارز نکنیم.

تمرکز قدرت اقتصادی در دست دولت به نفع جامعه نمی‌دانیم و معتقدیم که دولت، تنها آنجا که شرایط جامعه ایجاب می‌کند، باید از دخالت مستقیم در امور تولید و توزیع اجتناب ورزد و بیشتر به کمک رسانی و ایجاد تعادل در امر تولید و توزیع و هماهنگ کردن بخش‌های مختلف تولیدی و رشد همه جانبه نیروهای مولده و ایجاد شرایط مادی تکامل سریع آنها بپردازد. از طرف دیگر معتقدیم که برای جلوگیری از پیدایش انحصارات و سرمایه‌های بزرگ خصوصی باید در کنار فعالیت متعادل سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، انواع تعاونی‌های تولیدی و توزیعی هرچه بیشتر تقویت شوند. بدیهی است اجرای چنین برنامه‌ای از عهد بورژوازی خارج است و فقط هنگامی میسر است که جبهه متحد نیروهای مرفقی و انقلابی ایران نقش تعیین کننده ای را در اداره نظام آینده ایران داشته باشد." (ص ۶)

تصور نمی‌کنیم که سطور صریح فوق محتاج شرح و بسط جداگانه‌ای باشند. "بیانیه" در باب عدم توان بورژوازی جهت تحقق مفادش صراحت دارد و رفقا هم که تاکنون پیشنهاد تجدید نظر در "بیانیه" را پیش‌نکشید‌اند، پس چه صلاحی در این کار بود که انتقادات و خرد گیری‌های صحیح و اصولی خود را بر تر و تئوریک پایسه گذارند که اساساً "مغایر با اصول و مبانی "بیانیه" است، رفقا خود واقف‌اند که جریان‌های بورژوازی پیوسته چشم به طرح‌ها و رامحلل‌های متمرکز و مقتدر دوخته‌اند و تنها زمانی بیشتر به دموکراسی و طرح‌های مدنی تقسیم قدرت روی می‌آورند که در مقابل رقیبی قوی‌تر از خود یعنی حاملین و مجریان "رامرشد غیر سرمایه‌داری" قرار می‌گیرند. رفقا به خوبی می‌دانند که به سوزواری همیشه بیش از هر رکن دیگر به دستگاه‌های اجرائی و نظامی-پلیسی دولت امتیاز می‌دهد و همه جا، حد اکثر در چهارچوب امکانات محدود به منافع خویش، از آزادی و دموکراسی دفاع می‌کند. کیفیت برخورد جناح‌های بورژوازی به انواع و اشکال دموکراسی مستقیم مردم که ربطی به اصل مالکیت هم ندارند چه در انقلاب اخیر ایران و چه در سایر انقلابات و چه در همین ممالک پیشرفته سرمایه‌داری، شواهد گویائی است در باب تمایلات بورژوازی به قدرت بواسطه و متمرکز. پس چگونه می‌توان طرح و برنامه‌ای را که از اساس بر عدم تمرکز و تقسیم قدرت سیاسی و تأیید و تأکید قدرت و توان‌های شورائی و تعاونی مردم بی‌ریزی گردیده توسط تر و تئوری "بورژوازی دموکراتیک" مورد معرفی و دفاع قرار داد. رفقا از ناپایداری و تزلزل مزمن جناح‌های بورژوازی در پیچ‌های تند حسودات سیاسی اخیر و گذشته ایران به خوبی آگاهی داشته و می‌دانند که در ایران بورژوازی هم، علی‌رغم گسترش سراسری مناسبات بورژوازی، تبلور و تشخص طبقاتی مستقلی نیافته و دائماً "یا به دامن سیاست‌ها و قدرت‌های خارجی متشبث شده و یا سر بر آستان کودتاگران و قدرتداران داخلی سائیده است. تجربه انقلاب اخیر ایران نیز نشان داد که جلب اقشار و لایه‌های میانی و متجسد د

و بررسی در این باره را از همه خوانندگان غیر سازمانی تقاضا کرد ما هم در میان خود نیز با مثنی باز و روشی با مدارا، به کنکاش آزاد و استیضاح روشن و صریح مسائل همت کنیم.

رفقا در سطر اول از فصل دوم می‌نویسند: "در فصل قبل ما برداشت خود از مرحله انقلاب و مساله رهبری را شرح دادیم و معلوم کردیم که بر اساس کدام تحلیل از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه کنونی ایران به نتایج فسوق رسیدیم."

برمی‌گردیم و فصل اول را مرور می‌کنیم. این فصل از چهار بخش جداگانه سازمان یافته است. هر بخش نیز، به نوبه خود تقسیم شده به بند های شماره گذاری شده و یا پاراگراف های طولانی بسی شماره. چیده حرف رفا در این بخش اشاره به مساله "عقب افتادگی جامعه ایران" است. در واقع هم آن "تحلیل" یاد شده، چیزی نیست جز شرحی کلی در باب این موضوع. رفا، با آنکه به "روشنفکران رادیکال و اعتدالی" خرد می‌گیرند که "در تحلیل ساخت های اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران" دچار "اشتباه روش شناسانه" می‌باشند، ولی خود نیز در هیچ کجای این فصل - که طی آن ظاهراً "پی ریزی تئوریک گرد مآند - متدولوژی شناخت خاص خویش را طرح نمی‌کنند. البته می‌تواند فرض رفا بر این باشد که روش شناخت شان مبتنی بر مارکسیسم است، لاکسن استوار کردن کلیه ابرازات و احتجاجات مقاله "ملاحظات"، بر شرحی اخباری در باب مسئله "عقب افتادگی" مانع از آن است که ما نیز فرض مذکور را متحقق بدانیم. بعلاوه گفتن ندارد که روش شناسی مارکسیسم به دینامیسم فعل و انفعالات "اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی" توجه دارد و از گرایش های بالنده و تاریخی استخراج نظریه می‌کند، نه از تصویر های ایستا و تطبیقی، با روش قیاس و با ارجاع به نمونه هایی که از اساس از پیشینه های متفاوت و میسر جد آگونه نشاءت می‌گیرند. درباره مسائل "عقب افتادگی" کوهی از آثار و نوشته های گوناگون موجود است. روشن نیست که رفا از این اصطلاح، چه معنی خاص و معینی را مد نظر دارند و بر پایه آراء و اصول تئوریک کدام یک از متفکران سخن می‌گویند. آیا برخی از نظریات داثوستکی را فرض گرفته اند، از آراء اندیشمندان چون گونتر فرانک اتخاذ نظر کرده اند، به استرکتورالیست ها اقتدا می‌کنند یا خود مبتکر اصول تازه ای هستند؟ فرض

یقین آن است که رفا را نمی‌توان هم زبان بآن جریان فکری دانست که علاج "عقب افتادگی" را در انقلاب سوسیالیستی دانسته، سایر آلترناتیو ها را مردود می‌دانند. غیر از این نکته که بطور غیر مستقیم صراحت دارد، سایر مطالب اکثراً اما و اگر دارد و به جای روشنگری، سوء تفاهم پراکنگیز است.

بهتر است به شواهد و قرائنی که خود رفا بر شمرده اند و از رهگذر آنها تحلیل خود را استخراج کرده اند توجه کنیم. کلیه موارد ۹۹ تایی که رفا در صفحه ۱۰ شرح داده اند، حیای اخباری است کلی و می‌تواند یک جا در مورد بقیه در فضا بعد

قدرت سیاسی و فدرالیسم جمهوری دموکراتیک دفاع نماید (ص ۶ و ۱۳). دیدگاه جامعه مدنی و انکشاف پروسه های و جامع دموکراسی است نه "بیانیه" را قادر می‌سازد کلیه تجارب و اشکال مبارزه و فعالیت دموکراتیک مردم را ملحوظ شمرد و به تبیین مفاهیم لازمه آنها دست یابد. در حالی که تئوری و تز "مرحله بورژوا-دموکراتیک" ناچار است بدون در نظر گرفتن دستاوردهای انقلابی کلیه جنبش های مترقی و انقلابی جهان و علی-الخصوص، چا انداختن و به نیان سپاردن تجربه عظیم انقلاب اخیر ایران، صرفاً "به صورتی آکادمیک و مدرسی از دموکراسی صوری سخن گوید. این نقص، و کاستی ماهوی تئوری مذکور است که نمی‌تواند در ارتباطی منطقی با تجارب واقعی اظهار وجود نماید و مجبور است ضعف بنیادین خود را از طریق پند و اندرز و نصایح مایه روانه جبران نماید و بدین طریق حتی از دریافت صحیح منابع و ذخایر مردمی دموکراسی صوری نیز محروم شود. این تناقض درونی است. در حالی که "بیانیه" در این مورد، با بصیرت و روشن بینی خاص، هم در مورد دموکراسی به اصطلاح "بورژوازی" کفایت مقصود می‌کند و هم به روند های اصیل و مردمی دیگر عطف توجه دارد. کلام کوتاه! در باب مقوله دموکراسی، "بیانیه" تلفیقی از دموکراسی "صوری" با دستاوردها و اشکال دموکراسی مستقیم شورائی را مد نظر دارد و به این ترتیب پیش روئی انکشاف یابنده از دموکراسی معطوف به جامعه است.

۶۲/۹/۲۰

آه عیند دقتیسم
اوضاع تیره و تار است. در ظلماتی غلیظ و مغای عیق گیر افاند ما. هوا خاکی و سقوف آسمان ما خاکستری است. از سنگلاخ پر شکست آمد ما. و در حارزاری صعب رهسپاریم، ای بسا بکلی در بن بست ایم...

دیدگاهی که فقط چنین تصویر و تصویرانی از زندگی و محیط اطرافش دارد، بهیشتی دقتیستی است. ظن قوی می‌رود که رفا می‌نویسند: "ملاحظات ۱۰۰۰". متأسفانه از پشت چنین عینکی به واقعیات نگریسته باشند. بویژه در فصل اول. ما در این نوشته به یک یک مواردی که مؤید این استنباط است اشاره می‌کنیم.

کلی گوئی و قیاس میل فارقی
مقاله "ملاحظات" از یک مدخل، چهار فصل و یک موخره تشکیل شده است. فصل سوم و چهارم آن شامل برخی انتقادات درست و بجای شورای متحد چه به آن برنامه ای است که در پائیز سال ۶۰ از جانب رفیق رجوی طرح شده بود. پشتوانه نظری این انتقادات درست همان مفاد بیانیه است و جریان ما از همان آغاز ورود به شورای ملی مقاومت حامل این نظریات بود. ما در مقاله "ملاحظات" برای اولین بار رشته این خرد گیری ها به آراء و عقاید متصل است که به لحاظ روح اندیشگی، واقعیت عینی و استنتاجات نظری مربوطه، نمی‌تواند مورد قبول ما باشد و لذا بهتر است، به همان ترتیب که بحث

هیچ گاه مطلوب و منظور جامعه مدنی نیست. جامعه مدنی فی نفسه خواهان دموکراسی در حال و آینده است و لذا کلیه دستاوردهای دموکراتیک برای آن جنبه واقعی و اصیل داشته و برای حفظ و توسعه دائمی آن ناگزیر از "پیکاری پی گیر و مداومت" است. اگر ملاحظه می‌کنیم که ممالک سرمایه داری پیشرفته از مرتبه و لانی از مناسبات و حیات دموکراتیک برخوردارند، این مرتبه، به یمن وجود جامعه مدنی بسیار پیشرفته و توانای آنست که مثنی به گوئش های گوناگون، پیشروی روند های استبدادی و حتی آزمایش های گوناگانه را سد کرده است. ولی بحضر اینکه مبارزات دموکراتیک انحصار و نه ها و عیفات "مرفی و انقلابی" این جوامع فروگش می‌کنند، سایر آنها و باند های بورژوازی به همینجه سیاسی روی می‌آورند و در صدد تحدید دموکراسی برمی‌آیند، و باز با اوج گیری و گسترش امواج نارای از فعالیت جامعه مدنی، بورژوازی مجبور به عقب نشینی می‌شود. این دینامیسم یابنده، در تمام ممالک سرمایه داری پیشرفته قابل رویت است. مهمترین ثبات قوت جامعه مدنی در این مبارزه، برخورداری از امان اتاء به ابتنارات و اقدامات مستقیم توده های شهروند یا به عبارت دیگر عریه دموکراسی و ابتنارات مستقیم شهروندی است. دموکراسی در هیچ بعد هستی

آن برای مردم و جامعه بدون مبارزه و اقدام و آسین کسب نشده است و از این رو نه صفت بورژوازی و نه صوری هیچ کدام راوی واقعیات موموعی و تاریخی مد علی دموکراسی نمی‌باشند. تاریخ این صفات برای دموکراسی ممالک عقب مانده ای که بورژوازی آن فاقد شخصیت مستقل سیاسی-فرهنگی است، دیر باطل فاقد موضوعیت و فیدیست می‌لغزاق. البته در هیچ جای "بیانیه" سخن از دموکراسی "صوری" نمی‌رود و برعکس همه جا آن را به مرتبه "روندی واقعی و اصیل" ارجح می‌گذارد به حدی که می‌تواند بهیشتی "بیانیه" بهیشتی تحجیر اصالت ذاتی مبارزات دموکراتیک و استنتاج ضرورت آن از امر رشد و فوام و تعالی بخشهای مرفی جامعه به شخصیت و هویت اجتماعی-سیاسی مستقل و ایباد "قدرت مقابل"، در واقع شوری منسوخ تقلیل دموکراسی به دموکراسی صوری را که استنتاجی است بدانیکی از زمینه اقتصادی کار و سرمایه، به نازده، متأسفانه، مبارزات دموکراتیک را به صورت ایجابی و مثبت، از گرایش درونی و فنی نفده شمرده اند. به حسب هویت و جایگاه مستقل اجتماعی-سیاسی و سیر به سوی رهائی فرجامین از هر گونه "استعمار و استعمار و ارجود بیانیکی" توضیح داده است. در دیدگاه "بیانیه"، دموکراسی به مابعد رندی اصیل و واقعی مطرح است که از اشکال اولیه اقدام و آسین مستقیم مردم، تساهل و مناسبات حقوقی دموکراتیک، تا اشکال قوام یافته جمعی و مستقیم دموکراسی و سرانجام نظام شورائی شامل می‌شود. چون بینش "بیانیه" در مورد دموکراسی معریف به رشد و استمرار و تعالی جامعه مدنی است، می‌تواند هم از آزادی های دموکراتیک کلاسیک سخن گوید و هم از شوراها (گاه کنید به صفحات ۱۶/۱۷/۱۸) و مشارکت دادن آنها در تولید و توزیع و اداره مملکت. هم از تقلید قوا، و هم از تقسیم

گسترده، متنوع و بسیار امیدبخشی در این بخش مهم شهروندی جامعه ماست.

نارگران ایران در ظرف ۶ سال اخیر، یکی از عظیم‌ترین و طولانی‌ترین اعتصابات عمومی جهان و هزاران هزار مبارزه کوچک و بزرگ دیگر را پشتوانه آن‌های طبقاتی خاص خود دارند. رژیم جبار کنونی حتی نتوانسته است یک سازمان کارگری سراسری جدی که آلت دست خود نباشد راه بیاندازد. با وجود چند سال حاکمیت سرکوب و کشتار و دخالت دائمی ارگان‌های دولتی در امور روزمره نارگانجات و کارگاه‌ها، هنوز ایده سندی، دموکراسی، همبستگی، و مبارزه کارگری رهروانی پرتلاش و خستگی ناپذیر در میان نوده نارگران دارد و برغم کلیه مشکلات و فشارها، ارتباطات سازمان یافته در همه مراکز کارگری، به نحوی باقی‌مانده‌اند. تردیدی نیست که به مجرد باز شدن کوچک‌ترین فضای سیاسی، تشکلات صباغی کارگران به سرعت پا گرفته و یکی از ارگان اصلی ستون‌های دموکراسی آینده ایران را تشکیل خواهند داد. توجه به این مبارزات و نقش‌کنونی و اهمیت آنها از اهم وظایف سیاسی شورای متحد چپ است و ارزیابی‌های بی‌اساسی که در این مورد در "ملاحظات" به چشم می‌خورند هم به لحاظ دریافت واقعیات و هم به جهت سیاسی، بکلی مردودند. در این مورد به یقین از نخست عینک دلفینستی به واقعیات جاری نظر دوختن.

فرضیات نادرست

و اما آشکارترین نشانه نگاه خاص دلفینست به جامعه ایران در تری به چشم می‌خورد که در آغاز بخش سوم فصل اول "ملاحظات" عرضه شده است. رفا بی‌پروا از هر نتیجه‌ای می‌نویسد: "رژیم کنونی ایران بازترین شاخص عقب‌ماندگی جامعه ماست. این واقعیت که پدیدهای اراعاتی قرون تیره در ایران قرن بیستم به حاکمیت می‌رسد، تا اندازه زیادی بستگی به عقب‌ماندگی جامعه ما دارد. این واقعیت در عدم و یا ضعف همه آن نیروهای متبلور می‌شود که قاعدتاً "بایستی مانع به قدرت رسیدن مظاهر اعصار گذشته در ایران امروز می‌شدند: ضعف بورژوازی، پرتلاش و فقرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ ویژه این قشرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی صنفی آنها. این ضعف‌ها هنوز هم وجود دارند." این ارزیابی منفی نکات مهمی را در بردارد که نه به لحاظ صحت آنها، بلکه به خاطر بار سقم و نادرستی شان بسیار آموزنده‌اند. مسائل مصروده در تیز فوق می‌توانند موضوع مباحثات وسیع و عنوانی باشند، لکن ما ناگزیریم در چهارچوب مقاله کنونی و حوصله مروری فعلی بنمائیم. پریه تک نکات به صورتی خلاصه و فشرده و اشاری کنیم و بحث تفصیلی را، در صورت لزوم، به فرصت‌های دیگر حواله می‌دهیم.

وقتی گمانی کلی در قالب و کاربست صفت غالی — بارزترین — به بیان در می‌آید، شکل حکمی فاطح دربار کشفی تازه به خود می‌گیرد و البته در مرحله اول، قوت تاثیر نشان می‌دهد: "رژیم کنونی ایران بازترین شاخص عقب‌ماندگی جامعه است!"

"واقعیتی" غیرواقع. پرسیدنی است که به غیر از دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت — که شرح توان‌ها و ناامی‌هایش در ریطد دیگری قرار می‌گیرد — کدام آزمایش بورژوا — اعتدالی در این دوران ۲۰ ساله اخیر وجود داشته که رفا را از شکست‌های آن استخراج نظر می‌کنند؟ تجارب حاکمیت بورژوا — اعتدالی وجود نداشته است و این مدعا فاقد موضوعیت است. کما اینکه آزمایش‌های دست چپی نیز وجود نداشته است و نمی‌توان همینطور سرنگشتی شرح روایت کرد و سپس به آن استدلال تحلیلی نمود. بهتر بود رفا بجای تکرار اسم عام به اعلام اسم خاص نیز توجه می‌کردند. نکته مهم دیگر رد این مدعاست که گویا "درجه رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی آنها (بطور عمدتاً طبقه کارگر جدید) از این نیز نازل تر است" (یعنی به زمر رفا از مراحل اولیه تنامل طبقاتی نیز نازل تر است). این حکم هیچ بی و پایه ای ندارد، که برعکس، نادرست و ناصواب است. این قبول که طبقه کارگر ایران، به مثابه یک طبقه تمام عیار حضور فاعل به خویش، و هویتی منجلی در یک سازمان سراسری ندارد، ولی این وضعیت ناظر بر "عقب‌افتادگی" طبقه کارگر نیست، ناشی از حاکمیت رژیم جباری است که کوچک‌ترین امکان و فضای سیاسی امنی برای این حضور گسترده، پیوسته و مرتبط به هم اقتضار و واحد‌های کارگری باز نگذاشته است. مگر طبقه کارگر آلمان در زمان حاکمیت فاشیسم، حضوری یک پارچه و "برای خود" داشت؟ مگر در اکثر ممالک اروپای شرقی که به لحاظ رشد بالای نیروهای مولده هم کم و کاستی ندارند. با قاطعیت طبقاتی کارگران روبروئیم؟ مگر همین تجربه بی‌همتای لهستان نشان نداد که نظام‌های جبار قادر به تحمل حضور طبقه‌ای زحمتکشان جامعه نمی‌باشند؟ رفا از کجا و با استنتاج از کدام فاکتور به این روایت رسیده‌اند که درجه شعور و بزرگ کارگران ایران از مرحله تکوین طبقاتی نیز پایین تر است؟ از ادغام حمایت‌آزادانه و فارغ از زور و سرکوب کارگران از رژیم حاکم؟ از جنگ طلبی کارگران برغم ضرورت صلح؟ از عدم ایستادگی — در هر جا و هر فرصتی که مقدور بود — در مقابل فشارهای گوناگون ایدئولوژیک، سیاسی، مالی — دستگاه‌های رژیم؟ رفا باید بدانند که هیچ کدام از این موارد منفی واقعیت نداشته است. برعکس رژیم در مورد جذب و ادغام کارگران شکست فاحش خورده است. رفا می‌دانند که در طول ۵ سال اخیر، هیچ گاه مبارزه کارگری علیه رژیم نخواهد بود، در بدترین شرایط ممکن، مبارزه به گونه‌ای جریان داشته و کارگران همیشه در تلاش و تقوای یافتن راه‌های تازه و منافذ باز برای ایستادگی، حرکت و مقاومت بوده‌اند. این مقاومت — که یکی از مهم‌ترین آنها ایستادگی همه‌جانبه در مقابل قانون کار رژیم بود — نمی‌توانست وجود داشته باشد، هر آینه سطح آگاهی این طبقه، در آن مراحل پستی بود که شما اشاره کردید. برعکس ادامه مبارزه، بعد از استقرار نظام ولایت فقیه، با تمام سنگینی و فشار شدید ایدئولوژیک و ترور فیزیکی ناشی از خصلت رژیم، خود نشانه وجود پتانسیل‌های

دهها کشور دیگر جهان نیز مصداق یابد. در حالی که این مقطع تاریخی که جامعه ایران دارد می‌پیماید حتماً از ویژگی‌های متمایزی برخوردار است. جامعه‌ای که به دنبال گسترش و غلبه مناسبات سرمایه‌داری — گریم "عقب‌افتاده" — در عرصه تولید و توزیع، باطلی کردن یک پروسه خاص انقلابی، نظام دیکتاتوری شاهنشاهی را منقرض کرد ولی با پیشروی جناح فالتیست و استقرار نظام ولایت فقیه غافلگیر شد. انقلاب ناگهانی ماند و به دورانی قهرانی در افتاد. جامعه‌ای که برغم جلال و جبروت شکست آغاز نظام ولایت فقیه، از پای در نیامد و در مدت زمانی فوق‌العاده کوتاه از شوک و ضربه مرگبار زنده برخاست و توان مقاومت همه جانبه را بازیافت. بالاخره جامعه‌ای که این رژیم جبار را، برغم آنکه بر اعتبار عظیم انقلاب و قدرت شگرف باورهای دینی و اساطیری تکیه زده، چنان به لرزه افتاده است که رژیم بقایش را جز در توسعه دستگاه‌های سرکوب و کشت و کشتار و شبکه‌های فراگیر تبلیغات و ترور فکری نمی‌بیند. رهی که ظرف مدت ۵ سال به جایی رسیده است که هستی اش ناگزیر در گروی نیستی و یا پستی و حقارت تام جامعه قرار گرفته است و ساختارهای گوناگون اثر از ویرانی و فروپاشی ساختارهای اجتماع تغذیه می‌شود. وقتی جامعه‌ای چنین دوره بی‌مانند یرا می‌گذراند، دیگر نمی‌توان در "طرح جمع‌بندی" از مختصات آن، به کلی گوئی‌های متعارف در باب "عقب‌افتادگی" ارجاع داد و تازه مبشر این‌پند بود که "بایستی به واقعیات جامعه رجوع و رهنمودهای سیاسی را از درون آن استنتاج کرد" (ص ۹). این اندرز نیک است، اما رفا — صرف نظر از توضیحات کلی ۹ گانه — حتی در یک مورد هم موفق نشد‌اند به واقعیات خاص خود پناهمیم جاری آن در جامعه اشاره کنند، چه رسد به استنتاجی در خور و متناسب با آنها. رفا به کلی گوئی افتخار گرد‌ماند و با پیش کشیدن شاخص "کشورهای پیشرفته‌ای مثل آلمان غربی ۲۰۰۰" به قیاسی مغالطه‌آمیز متوسل شده‌اند. اگر مشکل و محمای ترقی و تکامل جامعه ما در این قیاس‌ها نهفته بود که دیگر راه حل آن به قول انگلس "از یک محاذله تک مجهولی نیز آسان تر می‌شد" و فقدان بصیرت کافی درباره آن، خود معضل روان شناختی لایتحلی می‌شد!

گفتیم که رفا در موارد ۹ گانه‌ای که برشمرده‌اند از وجود مشکلات کلی و عمومی خبر داده‌اند که در مورد هر جامعه "عقب‌افتاده" دلخواه دیگری نیز قابل تعمیم‌اند، لکن در خلال همان شرح و بسط مفاد کلی، نکاتی آمده، که یک سره نادرست‌اند و همین جا باید در رد صریح آنها پافشاری کنیم. در بند ۲ آمده است: "شکست‌های متعدد آزمایش‌های بورژوازی — اعتدالی برای حل این مشکلات، شکست‌های مزبور امروز بورژوازی ایران را پیش از هر زمان محتاط و متزلزل و عاجز از گرفتن ابتکار به دست خود کرده است" (ص ۹). در اینکه بورژوازی ایران محافظه‌کار، بزدل و مرد دویی عمل مبارزاتی بوده و هست تردیدی نیست. اما این واقعیت تاریخ اخیر ایران را ناشی از "شکست‌های متعدد آزمایش‌های بورژوازی — اعتدالی" شمردن، یعنی نتیجه‌گیری از یک فرض موهوم و

ولی این عبارت و سطور بعدی آن شامل نظریاتی است که اگر با دقت و فراست مورد کنکا ش قرار نگیرد، موجب سوءتفاهم‌ها و تعبیری خواهد شد که نه یقیناً منظور رفقا بود و نه مقبول ما خواهد بود. پس قدری تأمل کنیم، عبارت فوق و پاراگراف مربوطه را با تانی و درنگی درخور و سنجیده بازخوانیم.

دیدیم که شرحی که رفقا قبلاً " درباره اصطلاح "عقب ماندگی" - که مفهومی از مارکسیسم کلاسیک نیست - به دست دادند، بسیار کلی بود و می‌توانست حاکی از وضعیت کلی اقتصادی - اجتماعی، بهداشتی، آموزشی، ۰۰۰ اکثر مالک "جهان سوم" و حتی پارهای از ممالک اروپایی نیز باشد. جامع‌ایران هم به لحاظ ساختارهای آن از ۶ سال پیش پس‌رفته و پیش‌رفتافتاده است. بنا براین اگر بنا را بر منطق ایستائی از ساخت‌ها بگذاریم به راحتی می‌توان گفت که رژیم شاه هم بارزترین شاخص عقب‌ماندگی جامع بود. و اگر ۳۰ سال به عقب برگردیم به طریق اولی (چرا که ساختارها در آن زمان که "عقب‌مانده" تر از امروز بودند) می‌توان چنین حکمی را به رژیم مصدق نیز تعمیم داد. اما از همان اولین مرحله تعمیم، معلوم می‌شود که حکم فوق چقدر نادرست ناقص و قاصر است. بطلان بسیاری از آراء و احکام عام ولی نادرست و صرفاً "نمایشی" را از همین طریق ثابت می‌کنند. "عقب‌ماندگی جامعه" اصطلاحی است که اطلاق عام - به تمام ساختارها و سطوح - دارد، کلیه ارگان موجود اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را شامل می‌شود، همان طور که من باب مثال وقتی گفته می‌شود "جامعه سرخ پوستان عقب‌مانده است" مقصود شمول جامع این حکم است و نه اینکه برخی وجوه مثل شیوه شکار، یا سبک سکونت، یا کیفیت زبان و ۰۰۰ به همین دلیل است که به نظر ما انتخاب این اصطلاح به مثابه گان و ثقل تحلیل کار استخراج نظرسرو استنتاج احکام را به بن‌بست می‌کشاند و ای بسا منطقاً "موجب نتیجه‌گیری‌هایی می‌شود که درست وارونه مقصود رفقای نویسنده خواهد بود. فی‌المثل سوال می‌شود که هرآینه "شاخص" - یعنی نمودار، نماینده و راهنمای به موضوع - جامعه ایران و بار و توان‌های آن، به قول شما، "به بارزترین" شکلی در "رژیم کنونی ایران" متجلی است، پس دیگر چرا علیه آن اپوزیسیون می‌کنید؟ چرا مدعی‌اید که چنین جامعه عقب‌مانده‌ای شایسته و جویای دموکراسی و مدنیست است؟ اگر به قدرت رسیدن چنین "شاخصی" را منبعت از ماهیت ساختاری جامعه فرض می‌کنید، دیگر چه مشروعیتی بالاتر از این؟ و ۰۰۰ این رشته سردراز دارد. این سری ایرادات و احتجاجات، تازه وجهی از وجوه گوناگون کژی‌ها و کاستی‌ها و نادرستی‌های پاراگراف نقل شده را شامل می‌شود، یعنی آن وجه را که با قصور تمام از یک منطق ظاهراً "استرکتور-الیستی" بهره برده است. تردیدی نیست که بسیاری از نهادها و ساختارهای جامعه ما عقب‌مانده‌تر از بسیاری ممالک است، ولی در عین حال از بسیاری بسیار جوامع فعلی دیرینه که عقب‌مانده نیست، که جلوه افتاد است. بحث مفصل درباره

کم و کیف ساختارهای جامعه ایران محتاج رجوع به منابع معتبر، اسناد و مدارک، از جمله توجه به وضوح و تقسیمات بودجه‌های عظیم کشور، طی سه دهه اخیر است تا معلوم شود که آیا جامعه ما یکسره عقب‌مانده است و آیا آنقدر عقب‌مانده است که "بارزترین شاخص" آن رژیم کنونی، یعنی به قول رفقا "پدیده‌ای از اعماق قرون تیره" باشد؟ ما در اینجا صریح و روشن می‌گوئیم که رژیم کنونی را نه تنها "بارزترین شاخص" جامعه ایران نمی‌دانیم بلکه وضعیت و موقعیت آن و دینامیسم پیدایش و سرنوشت‌اش را بارزترین شاخص تناقضات ساختاری جامعه و وجود و تحرک فعال ساختارها نیروها و گرایش‌هایی می‌دانیم که پوشش‌انهدار جهت‌رفع عقب‌ماندگی‌های "اعماق قرون تیره" و ارتقاء سریع به سطح متعالی ریح آخر قرن بیستم می‌باشد. مفاد بیانیه ناظر بر این عقیده است و اگر غیر از این بود، دست‌کم ما به منطق خود وفادار می‌ماندیم و دست‌از پیثاری عبث می‌شستیم. اصولاً "ما این نظریه را که جوامع در حال غلبان و دگرگونی را صرفاً "بر مبنای" ساختارها" و آنهم به روشی ایستا و غرض‌عین از دینامیسم‌ها مورد "تحلیل" قرار می‌دهد واجد ارزش‌شبهتی نمی‌دانیم. بخصوص نظریاتی را که تصور می‌کند می‌توان در شرایط دگرگونی و تلاطم بنیادی از "شاخص" رژیم‌های حاکم به شناخت جوهر و کیفیت کل جامعه مربوطه رسید. مردود می‌دانیم. چرا که در این میان زنجیری طولانی از واسطه‌ها و وساطت‌های فعال و موثر وجود دارند که مهم‌ترین آنها نقش عنصر خشونت و قهر - چه از جانب جریان‌های داخلی و چه تمهید و طرح‌های خارجی - تخلیه سیل‌آسای خرافات و باورهای کهنه‌ای که به سبب تعارض با روند‌های جاری اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی به مخاطره افتاده‌اند، به سه صورتی انفجاری فوران می‌کنند و برای مدتی جو جامعه را تصرف می‌نمایند فشار شدید بخش‌های به مخاطره افتاده جامعه در جهت تنازع‌یقاء و ایجاد تعادلی حداقل در عرصه زندگی روزمره و جلوگیری از پاشیدگی کامل و ۰۰۰ می‌باشد. در پیچ‌ها و گره‌های کوتاه تاریخی که سر راه درون‌های تکاملی‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توان از نوع رژیم‌ی که موقتاً "حاکم است" موقعیت مدنی تاریخی و یا درجه کم و زیاد ترقی و عقب‌ماندگی آن جامعه را استنتاج کرد. چند نمونه ذکر می‌کنیم تا صحت این سخن را آشکار کنیم؛ جامعه سنتی اسپانیا طی یک دهه - از نیمه ۲۰ تا نیمه ۳۰ - در حال تلاطم و غلبان عظیمی بود. نظام سلطنتی سنتی آن منقرض شد، دیکتاتوری فردی بعد از آن در اثر مقاومت همه‌جانبه جامعه فروپاشید، جمهوری انقلابی و دموکراتیک مردم مستقر شد، ولی بسا کودتای فاشیستی فرانکو در ۱۹۳۶ سرانجام اسپانیا به یک فاز جنگ داخلی در افتاد که بعداً "با پشتیبانی فاشیسم آلمان به استیلائی رژیم فالانژ فرانکو منجر شد. حال اگر با منطق رفقای نویسند "ملاحظات" بخوایم قضاوت کنیم، کدام یک از رژیم‌های این سال‌های جابجا-ئی و غلبان عام اجتماعی، "شاخص" آن جامعه محسوب می‌شوند؟ مثالی دیگر، مورد یونان دهه

گذشته است. رژیم سلطنتی، تلاطمات گسترده اجتماعی، حکومت سرنگان فاشیست، تلاطمات اجتماعی سقوط و بالاخره تثبیت دموکراتیک. یسا نمونه شیلی، کامبوچ و ۰۰۰ فراوانند در تاریخ دوره‌های انتقالی.

یک سری ایرادات دیگری که به پاراگراف نقل شده از مقاله رفقا وارد است به آن وجهی مربوط است که می‌گوید: "این واقعیت (یعنی عقب‌ماندگی جامعه) در عدم و یا ضعف همه آن نیرو-هایی متبلور می‌شود که قاعدتاً "بایستی مانع به قدرت رسیدن مظاهر اعصار گذشته در ایران امروز می‌شدند: ضعف بورژوازی، پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ ویژه این قشرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی صنفی آنها. این ضعف‌ها هنوز هم وجود دارند."

این قبول که ارکان طبقاتی جامعه ایران رشد و قوام یافته‌اند و تکوینی متعالی نیافته‌اند. لکن طرح این مساله به طریقی که گویا این کاستی یکسره به بنیان‌های جامعه و مردم ایران مربوط است و عدم تذکر نقشی که در دهه‌های گذشته و بویژه پس از جنبش مشروطیت از جانب قدرتهای استعماری و امپریالیستی ایفاء شده و بخصوص کودتای ۲۸ مرداد و استبداد ۲۵ ساله محمد رضا پهلوی، موجب استنباطی نادرست از توان‌های سیاسی و مدنی مردم ایران می‌شود. جامعه ایران از جمله معدود جوامعی است که طی ۸۰ سال اخیر سه بار به انقلاب و نهضت مدنی سراسری دست زده است و هر بار به سبب مقابله قهرآمیز و شدید محور ارتجاع داخلی و استعمار و امپریالیسم به شکست و ناکامی دچار آمده است. و جامعه ایران از جمله معدود تر جوامعی است که برغم این ناکامی‌های سهمگین، از پای ننشسته و هم‌اکنون درگیر جدالی بزرگ با یکی از جرارترین نظام‌های ایدئولوژی جباریت می‌باشد. دینامیسم حرکت سیاسی این ملت بزرگ نشانه وجود عطش تند و تمایل شدید به استقرار نظامی متعادل و دموکراتیک و مستقل در میان وسیع‌ترین اقشار و طبقات است. می‌دانیم که، "برغم ضعف بورژوازی، پرولتاریا و ۰۰۰" مردم ایران در سال ۵۷، بعد از یک سال جنبش و مبارزه تودهای، سرانجام با قیامی خودانگیخته، ارکان رژیم سابق را شکست دادند. خمینی در آغاز، همه وقت به دنبال اقدام آکسیون مردم زبان به سخن می‌گشود و چکیده حرف‌های آنها را می‌زد تا اینکه به یمن تبلیغات بی‌سابقه رسانه‌های غربی و کسب اعتبار در داخل به جایی رسید که توانست رفته رفته شعارهای مطلوب خود را - که مبهم و به طرق گوناگون قابل تفسیر بودند - چون شعار جمهوری اسلامی! - نیز وارد نهضت کند. وقتی او وارد ایران شد در اوج حمایت و حب مردم قرار داشت لکن فرمان قیام نداد، هیچ‌گاه، ولی مردم بدون اجازه او - و حتی برغم مخالفت خوانی آخوند‌هایی که در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن در خیابان‌ها جار می‌زدند "به خانه برگردید، امام فتوای قیام نداد است" ساکت و بدون شعار اسلامی قیام کردند. به موازات خیزش عمومی توده‌های میلیونی، گرد و نه توطئه‌ها نیز سرعت

اند. اکنون دیگر آن علم‌گرائی مطلق و مجرد قرن نوزدهم در نزد فرازناخته‌ترین اندیشمندان زمانه، ارج و قرب سابق خود را از دست داد ماست. بد نیست در این باب به اعتراف یکی از خردگرایان شهیر اشاره کنیم و درگذریم: "این جهان نمی‌توانست پدید آید، مگر وقتی که تاریکی اسطوره شکسته شود و به زیر فرمان درآید. اما غریب‌های افسانه‌ای یکسره نابود نشدند، بلکه آنها را در ساحل جهان نوین بکار بردند، آن غریب‌ها هنوز در جهان هستند. قدرت‌های اسطوره به دست نیروهای فراتر مهابرشند. مادام که این قدرت‌ها — قدرت‌های فکری، اخلاقی، هنری — تمام توان خود را دارند، افسانه رام و فرمانبردار است، اما همین که این قدرت‌ها سستی‌گرفتند، هیولا بار دیگر پدیدار می‌شود. آن اندیشه افسانه‌ای باز برمی‌خیزد و سراسر زندگی فرهنگی و اجتماعی انسان را فرا می‌گیرد." (به نقل از کتاب "افسانه دولت" ارنست کاسیرر ترجمه نجف دریابندری، صفحه آخر)

۳- توهم و واقعیت در سیاست‌شناسی ما

نگاهی به گذشته:

در اواخر بهار سال ۶۰، تناقضات و کشمکش‌های درونی رژیم به اوج خود رسید. خمینی و دارو دسته "ولایت فقیه‌پویان به سرکردگی نایب‌اول، بهشتی، دیگر یارای تحمل و مقابله سیاسی با جناح آقای بنی‌صدر و جنبش وسیع اعتراض مردم را نداشتند. آنها به سیاست توطئه و تشنج — آفرینی، همراه با تشدید سرکوب و اختناق روی آوردند و برای حذف مخالفین خود در داخل حکومت و انحصار تمام قدرت به خویش، طرح هجوم سریع و به هر قیمت را به مرحله اجرا گذاشتند: توطئه کودتای علیه رئیس‌جمهور وقت دامن زدن به جو فالتزیم (مرجع شمرن حزب الله)، سرکوب و حذف بقایای ناچیز حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و بالاخره فرمان آتش‌بروری هرگونه اعتراض و مخالفت مردم. آقای بنی‌صدر در مقابل این نقشه همجانبه، که به معنی استقرار استبداد مطلقه آخوندیسم به رهبری خمینی — بهشتی بود، ایستاد. سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از بزرگترین تظاهرات مسالمت‌آمیز اپوزیسیون تا آن زمان را سازماندهی کرد. رژیم تظاهرات عظیم نیم میلیونی را با خشونت سبعانه ای به مسلسل بست و به اپوزیسیون سراسری اعلان جنگ داد. همان کاری که قریب دو سال پیش از آن با جنبش خلق کرد کرد می‌بود. جنگی نخواست و نابرابر به کل اپوزیسیون ضد ولایت فقیه تحمیل گردید. مجموعه طیف اپوزیسیون، اعم از سازمان‌ها و جریان‌های انقلابی و جناح‌های گوناگون ملی، با این دوراهی مواجه شد: یا چون بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، به بهانه حفظ نیرو، تدارک برای مقاومت بعدی و ... به میدان نیاید و علناً "ننگینه سرکوب شود و یا به هل‌من مبارز طلبی فالتزیم‌ها را، دلیرانه جواب دهد. سازمان مجاهدین خلق ایران و بسیاری از مبارزین و جریان‌داران دیگر، سینه سپر کردند و به میدان رفتند. نبرد سهمگین ارکان رژیم ولایت

بقیه در صفحه بعد

مرکزی نظریه‌های انقلابی و مترقیانه در دوره‌های دگرگونی و انتقال به شمار می‌آید. در این دوره‌ها دینامیسم کلیه سطوح ساختاری، عدالت در عمل و پیشرفت مردم متجلی می‌شود، نه در رژیم حاکم، آنهم رژیمی که به ضرب زور و سرکوب سراسری به حیات خود ادامه می‌دهد. بنابراین موقعیت رژیم کنونی و عطف توجه به سرگذشت پیدایش و سرنوشت و نوع رابطه فعلی‌اش با جامعه، از رضا حاکمی از یک روند دیالکتیکی پیشرفت و ترقی جامعه ماست و نه "عقب ماندگی" آن.

جامعه ما موفق شده است ظرف ۵ سال و طی تجربه‌های سهمگین و کشنده، زنده بماند و یکی از عینی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین ریشه‌های فرهنگی بطن خود را از خاک کهن باورهای اساطیری و افسانه‌های زندگی خویش بیرون کشد و آشکار و عریان بشناسد و به جهانیان و بخصوص به جوامع اسلامی بشناساند. جامعه ما موفق خواهد شد این ریشه پیرو فرسوده را از اریکه حاکمیت جرار و سفاک خویش نیز به زیر کشد.

ملت ما در جریان این دینامیسم عظیم تحول و دگرگونی بهای سنگینی پرداخته است، لکن بیرون آمدن جامعه‌ای بزرگ از زیر بار و آوارقرون تیره، آنهم نه چون جوامع اروپائی طی چند صد سال، بلکه در ظرف چند سال، حاصلی است که تاریخاً "به هر رنج و محنت و مشقتی می‌آرزد." شاخص "جنبش جامعه‌های همین مقاومت و ایستادن تاریخی آن است و نه آن رژیم ناپهنگام زائید می‌که، نرسیده، پیرو متشنج و متزلزل، به ضحاک تبدیل شده است. مشروعیت مبارزه با و رفقا و کلیه نیروهای دیگر، نیز در همین ارزیابی نهفته است. رژیم نمونه و نماینده کلیت جامعه نیست، شاخص عقب‌مانده‌ترین جزء میرند مان است. جامعه در کلیت خود با آن درافتاد ماست و تردیدی نیست که شکست‌اش خواهد داد. تولید هر دوره تاریخی نوینی، مستلزم گذشتن مصلحتی است که تصور تامل، بدون تجربه آنها، توهمی پیش نیست، توهمی که در برخورد با واقعیات صعب، گمانه کرده و به صورت پاره‌های گوناگون پوچیسیم، پیش‌فیتیسیم و خواسته‌های ولنتاریسم منفی پخش می‌شود.

در خاتمه این بخش مایلیم به نکته ظریف دیگری نیز اشاره کنیم. تصور این امر که "فرهنگ بورژوازی و قشرهای متوسط و پرولتاریا" یا جمیع

گرفت. یک روز پس از پایان قیام پیروزمند توده‌ها، مهم‌ترین توطئه آن روزها، یعنی توطئه تصرف رادیو تلویزیون توسط فالتزیم‌ها به عمل درآمد و اولین شکست از همان جا آغاز شد. اعتماد توده‌های چند میلیونی به شخص خمینی — و نه جامعه آخوندی — جلب شده بود. کمتر موردی در تاریخ سراغ داریم که فردی چنان اقبال و امید و احترامی را نسبت به خود جلب کرده باشد و در اوج چنان قله شور و اعتمادی قرار گیرد ولی به سرعتی باور نکردنی همه چیز را قربانی مطلقیت و یگانه‌زی خود کند.

اودر پایان سال ۵۷ در اوج قدرت و حمایت آزاد و دواطلبانه مردمی قرار داشت. دستگاه قهر و خشونت و هنوز سامان نگرفته بود. ولی فضا یکسال بعد، وقتی که برخلاف تمام حرف‌های پیش خود، پایه‌های استبداد موحش جدیدی را بر ریخته و نظام ولایت فقیه را عنوان و به کرسی نشاند، بود. دیگر همان مردم — پرغم و غم — بورژوازی، پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید — دنبال او نبودند. وحدت اولیه به شکاف‌های متعدد تقسیم شده بود. جامعه، به معنای پیوندها و سامانه‌های انسانی، به موازات دور شدن از آرمان‌های انقلاب، از او برید و با وجود شدید شدن غیرقابل وصف ابعاد خشونت و ترور فیزیکی و فکری، به سرعت در مقابل او ایستاد. ساختارهای اقتصادی فرهنگی و ... مملکت نه تنها پیشرفت نکرده، که در این چند سال حکومت خمینی بخاش از هم پاشیده است، ولی مسردم و بخصوص اقشار و طبقات شهری، با گذار از فازهای موحش و مرکب‌ار، اکنون فعال و زبان گشوده به اعتراض، در برابر او ایستاده‌اند. در اینجا ما باید به شکفتن در ایران روبرویم که بررسی آن مستلزم بحث‌ها و شکارهای مفصلی است و فقط به تذکر اجمالی آن اکتفا می‌کنیم تا رفقا به نادرستی نظریه خود واقف شوند. از نظر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، جامعه ایران، طی ۵ سال اخیر، صدمات و ضربات خورده است. یعنی اگر همان اصطلاح مطلوب رفقا را نیز فرض بگیریم، به "عقب ماندگی" شدید تری رگلتید است. ولی مردم ایران، در وسیع‌ترین ابعاد، از هر قشر و طبقه‌ای، به شعور و آگاهی بسیار پیشرفته‌ای نائل آمدند. خرد عمومی جهشی به جلو نشان می‌دهد. این قبول که آن وحدت اولیه دیگر موجود نیست و آگاهی‌ها، بیشتر رنک و جوهری خاص منافع و ملاءک‌های طبقاتی خورده است، اما هر ناظر و شاهد بی‌تجربیه‌ای نیز در می‌یابد که جامعه کنونی ایران به مراتب پیش از سال ۵۷ واجد شعور و درک و تمیز و تمایز شده است. و این پدید می‌آید که است شکفتن و دلیلی است محکم در اثبات نظر ما که در دوره‌های غلیبان و انتقال تاریخی، نه ساختارها، بلکه این تجربه مبارزاتی خود مردم است که معیار و محک و شاخص ارزیابی اوضاع و موقعیت جامعه، بارها و بالقوه‌ای‌های آن را به دست می‌دهد. و به این اعتبار جامعه ما یکی از پیشرفته‌ترین جوامع کنونی جهان محسوب می‌شود. عنصر انسان، شعور و شعور مبارزاتی، و توان استقامت در مقابل شداید و تحمل دشواری‌های حادث، اصل محوری و شاخص

تأملی درباره یک بحث:

مدتهاست که کلیه جریان‌های اپوزیسیون خارج از کشور درگیر بحث داغی شده‌اند درباره مسأله "اقتشار متوسط" و چگونگی جذب آن و اتخاذ سیاست ائتلافی لازم. مطالعه نوشته‌های مربوطه نشان می‌دهد که بحث مذکور با بار جنجالی‌تری شدیدی دنبال می‌شود و حاوی اهداف جدلی و تبلیغاتی آشکاری است. ایجاد اغتشاش و تفرقه در میان صفوف اپوزیسیون انقلابی یکی از اهداف روشن معاندین شورای ملی مقاومت است. اسادر میان خود نیروهای انقلابی نیز آراء و عقاید ناقص و بعضاً نادرستی در این باره به چشم می‌خورد. یکی از بارزترین نمونه‌های این اشتباهات در این نکته به چشم می‌خورد که سیاست و روش برخورد به مطالبات "اقتشار متوسط" غالباً از منشاء بحث بورژوازی و ارزیابی موقعیت آن انجام می‌گیرد. این اشتباه مولود درک و استنباطی است کلاسیک: بورژوازی یکی از درکن اصلی مناسبات سرمایه‌داری است، اقتشار متوسط ماهیتاً "اقتشاری بورژوائی" است، پس برای تحلیل و کیف سیاست جذب "اقتشار متوسط" باید مانع بروز تضاد با بورژوازی شد. البته در شرایط عادی و متعادل مناسبات سرمایه‌داری، که بورژوازی در سیاست و دولت حاکم در خالصت مستقیم و قاطع دارد، در این بحث نکته‌هایسی نهفته‌است که جای خود حائز اهمیت‌اند. اما بطور خاص درباره وضع بورژوازی ایران مسأله تبعیت بی‌واسطه "اقتشار متوسط" از موقعیت و مواضع بورژوازی، تصویری است بالکل درازافاقیت. در حال حاضر موقعیت "اقتشار متوسط" شهری ایران، از لحاظ اقتصادی، به هیچ وجه همگون نیست. وضع توده عظیمی از حقوق‌بگیران دولتی، شرکت‌ها و مشاغل خصوصی به سبب نرخ فزاینده تورم و ثابت ماندن و حتی افت درآمد، به شدت وخیم شده‌است؛ در حالی که رگه‌هایی از همین "اقتشار متوسط" به اعتبار حرفه و یا گسبی که دارند قادرند از طریق مکانیسم قیمت‌سرویس یا کالایی که به فروش می‌رسانند فشار نرخ تورم را به دیگران منتقل کنند و یا حتی نرخ سود خود را نیز ارتقاء دهند. در سال‌های اول بعد از انقلاب ناکام به سبب ارهم پاشیدگی‌های شدید و فقدان بی‌سابقه مسائل کار و کالاهای یدکسی و غیره وضع اقتصادی این رگه‌ها نیز چندان تعریفی نداشت و موقعیت اقتصادی "اقتشار متوسط"، نسبت به حالا همگون تر بود. اما به لحاظ سیاسی و بخصوص شیوه زندگی، خواسته‌های فرهنگی، نیازهای روزمره، مسائل معاشرت و مراد اجتماعی و امثالهم، موقعیت "اقتشار متوسط شهری" بطور قریب به اتفاق، یکنسان و مخالف رژیم است. به عنوان مثال درباره مسأله جنگ، صلح به ندرت با فردی از میان این بخش عظیم اجتماعی برخورد می‌کنیم که منادی شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" باشد، اکثر "طرفدار صلح‌اند، چرا که مصائب و عواقب جنگ را مستقیماً احساس می‌کنند و از رجه شعور و آگاهی نسبتاً بالایی نیز برخوردارند و به شدت نگران سرشت خانواده خود می‌باشند. موقعیت فعلی بورژوازی خصوصی ایران تأثیر برقیه در صحنه بعد

میتاق و سپس به برنامه رجوی انتقاداتی داشتیم و رفع این کاستی‌ها را در جذب نیروها مؤسسه می‌دانستیم ولی مشکل اصلی به هیچ روی در این و آن ماده برنامه رجوی و یا نوع تاکتیک جذب و دفع ائتلافی شورای ملی مقاومت نهفته نبود. گره و معضل اصلی در عدم تناسب درجه خشونت و سرکوب‌خونبار و موحد دستگاه حاکمه و باند‌های فالانژ، با روحیه و انتظارات عمومی و محاسبات اپوزیسیون قرار داشت. رژیم با چنان سببیت و سفاکی وارد صحنه شد و چنان بی‌محابا سیاست تفتیش عقاید و ترور و سرچ را پیش برد که امکان تحرک و جاگیری سیاسی فعال، از اقصا و طبقات ناراضی بکلی سلب گردید. جو شدیدا "ناراضی عمومی، تاب تحمل سرچ این خشونت را نیاورد. توده‌های ناراضی به سرعت با مانعی غیر قابل انتظار روبرو شدند. آنها در ابعاد میلیونی سازمان یافته نبودند، پس در مقابل سرکوب سرچ و سازمان یافته عقب نشستند. بین آنها و نیروی مبارز و دلاوری که خوب سازمان یافته و جانانه مقاومت می‌کرد فاصله افتاد. همین فاصله که به سبب تداوم جو ترور و وحشت ناگهانی بیشتر می‌شد، موجب اصلی عدم تحقق دخالت توده‌های مردم و جاگیری سیاسی و جذب شان به تشکیل دموکراتیک-انقلابی شورای ملی مقاومت گردید. در اینجا در دیگر نوع برنامه و اشتباهات تاکتیکی شورای ملی مقاومت نقش تعیین کننده می‌بازی نمی‌کرد. اواسط پائیز، دیگر آشکار بود که اپوزیسیون انقلابی، نبردی از یک جنگ تمام عیار را به دشمن قهار باخته‌است. اما جنگ طویل‌ریم، علی‌الخصوص به یمن مقاومت سراسری مجاهدین ادامه یافت. نیروهای مسلح خلق کرد و به ویژه حزب دموکرات آن را تکمیل کردند، ولی از آن زمان تاکنون که بیش از ۲ سال و نیم سپری گردیده بسیاری از موقعیت‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه دست‌نخورتنی برپا شده‌است. وضعیت رژیم از جوانب گوناگون در گروگردیده و صف بندی‌های سیاسی میان اقشار و طبقات مردم نیز تحولات مهمی را نشان می‌دهد. شورای متحد چپ که همواره تلاش داشته بر پایه تحلیل مشخص الزامات و نیازهای مرفی جامعه ایران اتخاذ نظرسر و استنتاج سیاست کند، باید به این منطق و روش خود پای‌بند ماند و با چشم باز به اوضاع بنگرد. ما باید ارزیابی خود را حتی المقدور بر واقعیات جاری در جامعهمان استوار کنیم و نه بر واقعیات موضعی متعلق به مقطعی گذشته. اگر سیاستی که برای عمل و فعالیت کنونی اپوزیسیون پیشنهاد و ترویج می‌شود مبتنی بر واقعیات گذشته باشد، به واقع سیاستی گرفتار توهم خواهد بود. برخورد به واقعیات اجتماعی نیز باید دینامیسم تحولات و سیر تغییرات را ملحوظ شمارد. یکی از انواع توهم، همان رئالیسم معطوف به سابقه است، واقع‌رایی که بر واقعیات قبلی تکیه می‌زند، نه بر رویدادهای جاری. ارزیابی ما از سیاست ائتلافی شورای ملی مقاومت و کم و کیف آن نیز می‌بایست مستند به همین روش و نگری باشد و گرنه نخواست به جای کمک به تغییر مرفیانه واقعیات موجود، انرژی مبارزاتی‌مان را پای مسائل متصور و فرض‌های متوهم هد رخواهیم داد.

فقیه را به لرزه درآورد. پای به پای سیر مبارزه و مقاومت مسلحانه سراسری، بعد سیاسی اپوزیسیون نیز دامنه جدیدی یافت. به ابتکار مجاهدین و آقای بنی‌صدر، میتاق مبارزه و مقاومت مشترک برای دموکراسی و استقلال بسته شد و فراخوان به همه نیروها، سازمان‌ها و شخصیت‌ها انتشار یافت. شورای متحد چپ جزء اولین جریان‌های بود که به فراخوان تشکیل شورای ملی مقاومت، جواب مثبت داد، در پی یک ارزیابی انتقادی ولی مثبت از آن، به این ترتیب جریان ما وارد پروسه عملی - ائتلاف مهم و بی‌سابقه در تاریخ سیاسی اخیر گردید. ائتلافی برای پیشبرد انقلاب، به منظور نیل به دموکراسی، استقلال و جمهور مردم ایران. مقاومت مسلحانه سراسری تابستان و اوائل پائیز ۶۰، آنچنان ابعاد گسترده‌ای یافت و چنان ضربات قاطعی به رژیم خمینی و سردمداران آن زد که مسأله بود و بقاء آن به سرعت به مسأله روز تبدیل گردید. احتمال سرنگونی رژیم، باور عمومی شده بود. مبارزه سراسری و دلاورانه، جو جامعه پر شور و اشتیاق و امیدوار. حاکمیت را بحرانی همه‌جانبه فراگرفت و جامعه در تمام ابعاد اجتماعی اش در تلاطم و التهاب به سر می‌برد. اگر اپوزیسیون و مقاومت سراسری فرصت می‌یافت، شانس بسیج توده‌های ناراضی و به میدان آوردن نیروی گسترده مردمی وجود داشت، قدرت رهبری و گردانندگی حاکمیت به شدت ترس و وجهی متزلزل شده بود. در ذهن مردم انتظار انتقال قدرت جای گرفته بود و هیچ قشر و طبقه شهروندی جامعه پای حفظ رژیم نایستاده بود. در چنین شرایطی که احتمال سقوط قریب الوقوع رژیم ولایت فقیه می‌رفت، تأکید درجه اول بر روی سیاست جذب کلیه سازمان‌ها، نیروها، محافل و شخصیت‌های انقلابی، دموکرات، ملی و مرفی، بدون شرط ایدئولوژیک، یعنی طرح و دفاع از سیاست ائتلاف وسیع، از ضروریات حتی سیاست اپوزیسیون محسوب می‌شد. ما مروج سیاست و رهنمون ائتلاف وسیع بودیم، چرا که آن را موافق با نیازهای مرفی جامعه و متناسب با الزامات پیشبرد انقلاب در آن مرحله می‌دانستیم. منطق این سیاست، هم از الزامات شرایط انتقالی بر سر می‌خاست و هم از حاصل کلیه تجارب جهانی و هم از نیازهای مربوط به دوران بعد از سقوط احتمالی قریب الوقوع. در آن زمان، بخش‌های گوناگون بورژوازی با رژیم و سیاست‌هایش عوا داشتند، طیف اقشار روستا نشین گرفتار اصطکاک‌های موضعی با عوامل حکومت بودند، و توده عظیم شهروندان، اعم از طبقه کارگر، و طیف وسیع اقشار متوسط، نیز طبعاً مخالف سرسخت رژیم به شمار می‌آمدند. سیاست تشکیل شورای ملی مقاومت مناسب ترین طرح در جهت ایجاد آلترناتیو دموکراتیک بسود شورای ملی مقاومت می‌بایست هرچه سریع‌تر، وسیع ترین نیروهای فعال اپوزیسیون را جذب و متحد نماید. جامعه از پتانسیل‌های کافی برای تحقق ائتلاف وسیع برخوردار بود. اما این بالقوگی‌ها به سرعت فعلیت نیافتند، دلایل چندی داشت که مهم‌ترین آنها سیطره جو ترور و اختناق شدید و خشونت غیرقابل تصور رژیم خمینی بود. البته در آن زمان هم ما و هم بسیاری از جریان‌های دیگر به

اخیر که به طور خرنده واقعیت یافته، این است که تعداد بسیار زیادی از واحدهای صنعتی، خدماتی، توزیعی بورژوازی خصوصی ایران، مستقیماً برای نیازهای جبهه جنگ کار می‌کنند. این واحد ها دیگر بر اساس مناسبات بازار آزاد و مکانیسم عرضه و تقاضا و رقابت عمل نمی‌کنند، بلکه درست به تأمین سفارشات تضمین شده و بی‌رقیب دولت و نهادها در رابطه با جنگ مشغولند. پیدایش این استدلالات توجیهی در میان بسیاری از محافل بورژوازی داخل چون: "آقایان صلح‌شود و این پاسداران جبهه به تهران بازگردند، پدر مردم را درمی‌آورند." بگذرید همانجا ادامه دهند، شاید ادامه جنگ مشکل‌گشا شود " نشانه بالا رفتن درجه منفعت آنها از قبایل آتش‌جنگ است. آخوندها همیشه نان مصیبت را می‌خورند و حال، با مصیبت عظیم و ملت‌سوزی که ایجاد کرده‌اند، بورژوازی را هم به هوس‌انداخته‌اند! وانگهی حمایت از سیاست جنگ طلبی تا زمانی که سودآور باشد، یکی از سنن کلاسیک بورژوازی در سراسر جهان است و در آن فترت اولیه در این باب سوءتفاهمی بود که برطرف شد. بدیهی است که به لحاظ سیاسی و فرهنگی بورژوازی کماکان مطالبات دیگری نیز دارد ولی هیئات اگرخواسته های آنها را با نیازهای مبرم توده‌های میلیونی مردم مصیبت‌زده میانه‌حال و محرومان جامعه از یک قماش فرض کنیم. شرایط اجتماعی زمستان سال ۶۲ و تابستان ۶۰ تخییری اساسی یافته است. بی‌سبب نیست که محافل به اصطلاح غافل ولایت فقیه که زمانی صریحاً "از ضرورت صلح دم می‌زدند با وقاحت تمام به شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" پیوسته‌اند. نگاه کنید به افاضات حضرات کنی، خامنه‌ای، ولایتی در سال پیش و اکنون. کلید فهم بسیاری از این سرخط‌کج کردن‌ها و هم نظری‌های سردمداران رژیم در مورد جنگ نیز از همین جا به دست می‌آید که "مسائل" آنها در رابطه با بورژوازی خصوصی تا حد زیادی حل شده است و آنها به مطلوبشان رسیده‌اند و فشار پشت پرده پیشین دیگر وجود ندارد. آنها "همه با هم" اند، در راه جنگ و سود و استفاده‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌اش! حتی حضرت آیت‌الله گلباگانی هم پیام "جنگ جنگ تنها پیروزی" سر می‌دهد. قضایا روشن است، ولی افسوس‌بار دیگر درک و استنباط برخی از رفتارها و واقعیات جاری، یک فاز عقب‌تراز رویدادهاست.

توهم در سیاست ائتلافی ما:

توجه و تأکید شورای متحد چپ به سیاست ائتلاف وسیع و ایجاد وحدت ملی در برابر رژیم متزلزل خمینی - طی تابستان و پاییز ۶۱ مبتنی بر واقعیات اجتماعی، جو عمومی و احتمال سقوط قریب الوقوع رژیم در آن دوره بود. این سیاست در درجه اول منبعت از نیازهای مساله براندازی سریع بود. اما وقتی که - بهر دلیل - مساله براندازی به تأخیر افتاد، به تبحر آن وارد دوران جدی‌ساز شدیم که، فارغ از اختیار ما، آبدستن یک سلسله حوادث و رویدادهای گوناگون تازه‌ای بود. جا به جایی تدریجی موقعیت اقتصادی بورژوازی خصوصی باقی‌مانده در ایران و ایجاد شکاف‌های تازه در

بقیه در صفحه بعد

هیچ امتیاز سیاسی مهمی به بورژوازی داد نشد که هیچ، برعکس با تعارف امکانات و امتیازات اقتصادی بسیاری از مواضع و زست‌های سیاسی محافل، واحدها، و افراد سرشناس بورژوازی داخل نیز خرید شد. فراموش نشود که در این بحث، همه جا مقصود ما، بورژوازی خصوصی شاغل در ایران است، یعنی آن بخش‌هایی که مانند توده‌ها بعد در زمره بورژوازی شاغل در ایران درآمدند. البته تردیدی نیست که هم در سابق و هم در حال حاضر مابین جریان‌های هوادار سرمایه‌داری خصوصی و باند‌های طرفدار مالکیت دولتی اختلاف عقیده، سلیقه و حتی تفاوت سیاست وجود داشته و دارد، لکن بحث ما نه بر سر حوزه‌های علمیه و آیات عظام است و نه بر سر بخشی از بازار ایران آزاد یخواه. سخن از طیف گسترده واحدهای کوچک و بزرگ بورژوازی است که در سال ۶۰ هنوز در بلا تکلیفی، ندانم‌کاری و یا بیداری به سر می‌بردند و اکنون همگی با جد و جهد شگفت‌انگیز "به آیند امیدوار شده‌اند" و در آستان بوسی مرحام رژیم تا جایی پیش‌رفت‌اند که حتی سیاست جنگ افروزان رژیم را - البته با توجیهات حق به جانب و عوام‌فریب مورد تأیید قرار می‌دهند.

پس از خوابیدن هیاهوی تبلیغاتی ناشی از پیام ۸ ماه‌های خمینی معلوم شد که ما حاصل آن به طور عده به بورژوازی خصوصی می‌رسد و امتیازات جزئی هم که در باب حریم مسکن رعایت می‌شود، در واقع امر و بطور عده مربوط به مشکلات معاشی و تفریحی اقشار بورژوازی می‌شود. اما سیاست جذب و ادغام بورژوازی خصوصی، برغم مشکلات عدیده آن که ذاتی رژیم ولایت فقیه است، کماکان ادامه یافته. در طول دو سال اخیر، "احترام" اصل مالکیت بر ابزار تولید تا حدود زیادی اعاده شد، روند باز پس‌دادن کارخانه‌ها شروع شد و تا اکنون نیز ادامه دارد. هزاران هزار شرکت مقاطعه‌کاری، که قبلاً "بی‌کار و یا در بازار خصوصی سرمایه فعال بودند، به کار کردن و دادن سرویس به وزارتخانه‌ها و نهاد های رژیم دعوت شدند. اجازه تأسیس کارخانه‌های کوچک و بزرگ صادر می‌شود و رابطه مخدوش و معلق با شرکت‌های بزرگ خارجی تا حدودی ترمیم شده است. در تمام این موارد دست‌اندرکاران رژیم‌اند که سیاست کلی کار را دیکته می‌کنند و محور تمام این سیاست‌ها جنگ است. اکنون اکثر عرصه‌های توزیعی در دست دولت و نهادها و شبکه‌های تحت کنترل و نظارت آنهاست، راه دست‌یابی به بازار مصرف بطور عده از کانال دولت و نهادها می‌گذرد و رابطه مستقیم تولیدکننده و مصرف‌کننده فقط در حوزه رشته‌های بسیار بی‌اهمیتی باقی می‌ماند. بانک‌ها هم که در دست دولت‌اند و سیاست پولی آنها در کنترل سیاست‌های کلی دولت، رژیم ولایت فقیه توانست‌اند از سستی و فرومایگی سنتی بورژوازی ایران در عرصه سیاست، نهایت استفاده را برده و با ارائه یکسری امتیازات اقتصادی، این بخش را عداً "در چهارچوب سیاست‌های کلی خود به کار وادارد. محرومان اصلی این سیاست‌ها پیش‌بردن سیاست جنگ و استیلا طلبی است. یکی از مهم‌ترین رویدادهای دو سال

معین کنند‌های در وضع اقتصادی این اقشار ندارد، چرا که اکنون عده بودجه کشور از طریق کانال دولت و نهادها به گردش درمی‌آید و سیاست دولت هم به معنی رو متوجه ارتقاء سطح زندگی توده‌های میانه‌حال نیست. بهبود موقعیت بورژوازی خصوصی حد اکثر در باز شدن و ایجاد امکانات شغلی، آنها را با دستمزدها و حقوق بسیار اندک، تأثیر گذاشته است و لا غیر. برعکس از زمانی که وضع بورژوازی خصوصی - اعم از بزرگ و کوچک آن - رو به بهبودی رفته، یکی از تافضات فرایند مربوط به شفاف و تفاوت فاحش درآمد ها و بازتاب آن در ذهن اقشار متوسط و رو به فقر جامعه شهری است. مردم متوسط الحالی که اکنون آشکارا رو به فقر و فلاکت می‌روند با خشم نعام شاهد دساری اقتصادی بورژوازی با رژیم سیاست‌های آند و خوب می‌بینند که چگونه یک بار دیگر بورژوازی ایران با فرومایگی و عدم تقابل فاعل با رژیم آخوندی و سیاست‌هایش، صرفاً "در اندیشه اند و تن شروت و ادامه چپاول است و به سرپرست مدنی جامعه و وضعیت توده‌های میلیونی فقر و مصیبت‌زده بی‌اعتناست. این نکته در هر گونه ارزیابی واقعی موقعیت اجتماعی اقشار متوسط الحال از اهمیت درجه اولی برخوردار است و اپوزیسیون انقلابی باید میان برخورد به بورژوازی خصوصی و وضعیت این اقشار کثیرالجمعیت شهری تفکیک و تمایزی روشن قائل شود.

تحول در موقعیت بورژوازی خصوصی:

رژیم ولایت فقیه در آغاز جابه‌جایی عظیم اجتماعی و سیاسی به لابل گوناگون به زمینه‌های شروت و قدرت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بورژوازی هجوم داده‌ای آورد. سیاست سلب مالکیت از نارحانه‌داران، مالکین مستغلات، در هم ریختن روابط بازار، یا شدن کانال‌های توزیعی و شرکت‌ها و واحدهایی که در این عرصه شاغل بودند، حذف بخش عده بازار آزاد، تأخیر شدید سیاست سرمایه‌داری و الویت بودجه و همه این‌ها هم در خدمت تحکیم پایه‌های حکومت و رژیم جدید بود. پس از بردن اولین دور نبرد با اپوزیسیون انقلابی و ادامه سیاست جنگ افروزی، رفته رفته در اندیش‌ترین افراد رژیم متوجه شدند که هرآینه دست‌ها سرخوب و ترور سراسری سیاست موفقیت‌ساخته شود و از عده سرخوب عمومی و کنترل فاشیستی جامعه برآید، دیگر به تخریب مسخیم عرصه‌های سودآور نیار مبرمی نخواهد بود و می‌توان اسب بورژوازی را هم به درشکه آخوندها بست تا در مقابل گاه و چوئی که بیهوده آن داده می‌شود، هم از بار سودآور شید و هم از بی‌راهه رفتن و خطرناک شدنش جلوگیری کرد. از اواسط سال ۶۱ و بویژه پس از شهریورماه، نه فاز دوم مقاومت سراسری رو به افت رفت، رژیم به تلاش متحد اجتماعی - روانی و اقتصادی - سیاسی جذب بورژوازی و وصل آن به سیاست‌های جاری خود را مورد توجه زیادی قرار داد. پیام ۸ ماه‌ای امام نه آن همه ولوله رفم‌پذیری یا نه را در میان اپوزیسیون خارج موجب شد، در واقع به مصرف تدارک این اتصال اقتصادی رسید.

براندازی سریع رژیم بود. در حالی که رفاقت‌پوری از "ائتلاف بزرگ" تحریف می‌کنند که گوشتی می‌توان کلیه شکاف‌های عینی اقشار و طبقات جامعه را به یوته فراموشی سپرد. همین شکاف‌های واقعی بودند که وقتی پروسه سرنگونی رژیم به درازا کشید، موجب جابجائی‌های فوق‌الذکر گردیدند و اکنون دیگر نمی‌توان بر اساس شرایط مع‌الفارق، تعیین سیاست نمود. وانگهی استقرار دموکراسی اصولاً "در گروی يك راحل نیست، به عنوان مثال اگر شورای ملی مقاومت نتواند برنده سیاسی فرآیند براندازی رژیم حاکم باشد ولی در عین حال قادر باشد به عنوان اپوزیسیون قوی و سراسری علناً "فعالیت نماید، همین موقعیت خود در تأمین دموکراسی نقش عظیمی ایفا خواهد نمود. حیات دموکراسی صرفاً "در گروی رسیدن به قدرت نیست، وفاداری به اصل انتخابات نیز چنین فرضی را در خود مستتر دارد. اگر فرض بر این باشد که فقط حکومت "ائتلاف بزرگ" جواب به معادله دموکراسی و استقلال است، پس در ایران کنونی با يك فرآیند بن‌بست مواجه ایم، چرا که سیر واقعیات کنونی وصول بلافصل به این رهنمون را ناممکن می‌سازد. اگر رفاقت شعار ائتلاف بزرگ را به شایبه یکی از احتمالات آینده و متعلق به شرایط آستانه انتقال قدرت طرح می‌کردند و اصل هژمونی طبیعی را نیز در آن ملحوظ می‌شمردند، آنگاه می‌توانستیم بپذیریم که در سیر بالنده شورای ملی مقاومت به سبب براندازی، حصول ائتلاف بزرگ یکی از احتمالات مطلوب در آستانه سقوط رژیم و انتقال قدرت خواهد بود. اما کیفیت رهنمون پیشنهادی رفاقت چهره دیگری است و تازه سالد درجه شمول این "رهنمون" هم جای انتقاد جدی بازگذاشته است. رفاقت نوشته‌اند: "تنها کسانی را نباید در این ائتلاف راه داد که هنوز به خیال سلطنت و یا ولایت (این دو تظاهر آزمایش‌شده ارتجاع) دعوی مبارزه با ارتجاع می‌کنند" (ص ۱). اگر هدف شورای ملی مقاومت، صرفاً "براندازی رژیم، بدون در نظر گرفتن کیفیت براندازی، تأثیر متقابل نیروهای سیاسی دخیل در آن برهم‌زدن و يك برنامه ایجابی و "وظایف مهم" دوران انتقالی حکومت موقت می‌بود، طبعاً "ابرازاتی از نسوع عبارت فوق موضوعیت می‌یافت. اما نه رفاقت چنین هدفی دارند و نه کل شورای ملی مقاومت چنین غایتی را دنبال می‌کند. بنابراین روشن نیست که چرا رفاقت با بی‌توجهی به انتشار عباراتی دست می‌زنند که می‌تواند موجب سوء تفاهات گوناگون گردد. فی‌المثل در کل نوشته رفاقت و به‌ویژه در چنین عباراتی تفکیک صریح و لازم ما بین جمهوری خواهان واقعی و کسانی که به نام جمهوری طلبی مضامین دیکتاتوری را غالب می‌کنند دیده نمی‌شود. مگر نمونه‌های "آزمایش‌شده" از اشکال و مضامین استبدادی و ارتجاعی فقط در تاج و عام‌مخاصه می‌شود؟ مایه حیرت و شگفتی ماست که رفاقت از توجه به نمونه‌های موجود در ممالك همسایه ایران نیز غافل‌اند. از قضا، در دنیای کنونی رایج‌ترین "تظاهر آزمایش‌شده" حکومت‌های استبدادی و مرتجع، همان قالب دیکتاتوری‌های نظامی تحت

خمینی که در سال ۶۰ شامل بخش‌های عمده بورژوازی ایران نیز می‌شد، اکنون با کم و کیف دیگری در صحنه جامعه خود نمائی می‌کند. اگر در سال ۶۰ هنوز بخش‌های وسیعی از توده تبه‌دست شهری به لحاظ باورهای مذهبی و دواوم امیدش به رژیم ولایت فقیه، از آن حمایت می‌کرد، حالا چنین نیست و اگر خشونت‌نیروهای سرکوب مطلق نبود، می‌دیدیم که چگونه صد ها "افسریه" علیه دستگاه حاکم صف‌آرایی می‌کرد. از طرف دیگر، همانطور که در بالا گفتیم، بسیاری از بخش‌های بورژوازی تد ريجا "به جانب اتصال منافع به ماشینیزم حاکم رفتند و اکنون به هیچ روی در زمره اپوزیسیون فعال و هوادار سرنگونی به شمار نمی‌آیند. این جماعات بیشتر در خط استعاله درونی رژیم فعال‌اند و یا کک به آلترناتیوهای وابسته به امپریالیسم را پیشه کرده‌اند. خبط بزرگی است، هر آینه در این باب طوری این پا و آن پا کنیم که گوئی چنین اتفاقاتی نیاقتاد ماند و در شمار رویدادهای احتمالی بعدی قرار دارند و لهذا می‌بایست در جهت ممانعت از آنها اقدام نمود! اکنون در سطح جامعه آن نیروهای که به واقع و به طور عینی در جبهه مخالف و براندازی قرار دارند، عبارتند از توده‌های وسیع محرومان و تبه‌دستان سرگشته و نامراد، طیف عظیم شهر و ندان، اعم از کارگران، کارمندان و سایر لایه‌های میانه‌حالی که رو به فقر و محرومیت شدید اقتصادی و اجتماعی می‌روند، علی‌الخصوص بخش وسیعی از جوانان جامعه که هیچ گونه آینه امید بخشی در پیش نمی‌بینند. بورژوازی عمدتاً "هم به این رژیم رابطه منفعت‌بسته و هم به امپریالیسم دل بسته است. بورژوازی باقی‌مانده در ایران، این‌لوقت‌ترین موضح سیاسی را اتخاذ کرده‌است. بنابراین قائل شدن هرگونه تعادل موضعی مابین بورژوازی و نیروهای رادیکال، از هرچه بگذریم، دست‌کم يك بی‌انصافی غیرعادی و از نقطه نظر تحلیلی يك توهم محض است.

نکته دیگری که در عبارت نقل قول شده به چشم می‌خورد، موضعی است که می‌گوید "مسائسل براندازی و ساختن جامعه مایع" و رسیدن به دموکراسی و استقلال "جز با يك ائتلاف بزرگ" شدن نیست! این موضع به هیچ روی، موضعی متعلق به کل شورای متحد چپ نیست، چرا که نه از بیانیه استتاج شده و نه از منطق فکری ما گسه هیچ‌گونه اندیشه و پیشنهاد مطلق و رهنمون فقط به فقط را افاده نمی‌کند. از نقطه نظر تجربی هم، این "جز با يك" نمی‌شود، قریب‌بسیار روند‌های واقعی و متنوع مبارزات دموکراتیک و استقلال طلبانه ۸۰ سال اخیر ایران و تجارب جهانی نشان نمی‌دهد. سیاست ائتلافی هیچ گاه نمی‌تواند با پیشنهادهای فقط به فقط کار کند و اصولاً "چنین روشی مقرون به بن‌بست است، هر آینه با يك دندگی ادامه یابد. به علاوه آنچه ما در گذشته تحت عنوان سیاست ائتلاف وسیع و حفظ وحدت ملی مطرح می‌کردیم، بیش از هر چیزی معطوف به حفظ جامعه از گسستگی‌های مخرب و جمع‌آوری سریع نیروهای متنوع ملی در جهت

میان ذهنیت عام جامعه، از جمله مهم‌ترین این رویدادهاست. شورای متحد چپ می‌بایست حد اثر پس از جمع‌بندی یسأله مقاومت مسلحانه که از جانب ربنوی ارائه شد، به صرافت می‌افتاد و سالد سیاست ائتلافی را از نو طرح و بررسی می‌کرد و حضور عده آنرا بر اساس تحلیلی از سیر رویدادها و الزامات کلی سیاست انقلابی - دموکراتیک شورای ملی مقاومت تعیین می‌نمود. اما مسأله بسیاری از مقالات متدرج در پیام آزادی، که به دنبال "آغاز فصلی دیگر" به چاپ رسیدند، شاهد خط مشای شدیم که حکایت از غفلت و بی‌توجهی تحلیلی رفاقت از روند‌های تازه بود. رفاقت دیگر به این نکته حساس و اساسی بی‌اعتنا ماندند که سیاست ائتلافی چپ، به همان اندازه که از منطق هژمونی طلبی ایده "فقط به رهبری حزب طبقه نارگر" دور است، از میانروی‌های ذهنی و ونستاریسم منفی نیز احتراز دارد. سیاست ائتلافی چپ (مقصود سیاست ائتلافی يك جریان چپ است) نمی‌تواند به اصول و هویت اندیشگی و آرمانی خویش وفادار بماند و در عین حال مبشر حص میانه‌ای گردد که به کلی از دینامیسم انقلابی جامعه و الزامات سیاسی آن غافل است. خلاصه‌ای از نقطه‌نظرات چنین خط مشی میانه‌ای را در نوشته "ملاحظات" به راء العین باز می‌یابیم و در زیر به طور اجسالی به پاره‌ای از نکات اساسی آن اشاره می‌کنیم. رفاقت در صفحه ۱۱ پیام آزادی شماره ۲۲، یعنی در همان مقاله فوق‌الذکر می‌نویسند: "ما نظار رهبری بورژوازی و نه از رهبری نیروهای رادیکال سخن می‌گوییم. به نظر ما صرف نظر از اینکه کدام يك از این دو تریش در صف‌های مقدم جبهه مبارزه می‌کنند (۰۰۰۰) پاسخ دموکراتیک و استقلال گرایانه به مسائل براندازی و ساختن بنیاد جامعه مایع را جز با يك ائتلاف بزرگ نمی‌توان داد."

هر يك از نکات صریح آمده در این عبارت مهم به شدت مورد انتقاد ماست. در این عبارت، چون سراسر مقاله مذکور، طوری از "بورژوازی" سخن رفته است که گوئی کل بورژوازی ایران در جبهه اپوزیسیون مبارزه می‌کند، حال آنکه هم بنابه شرحی که در بالا آوردیم و هم با رجوع به واقعیات مبارزاتی اپوزیسیون در دو سال و نیم اخیر، روشن و مبرهن است که چنین فرضی حداقل نشانه يك توهم ناشی از غفلت است. وانگهی مخالفت درست و ادولی شورای متحد چپ با هژمونی طلبی - لنینیستی - یعنی سیاست "فقط به رهبری مرئیت حزب من"، هرگز به معنی در افتادن به موضع میانه‌ای نه فائد موضوعیت انقلابی است، نمی‌باشد. ما را واقعیت، یعنی از هژمونی طبیعی موجود در میان نیروهای اپوزیسیون و جامعه مخالف رژیم حرکت می‌نیم. نه از نظریات خیرخواهانه و نه متعلق عینی آنها د پیری است به راه خود رفته‌است. با ناهمی‌اندازا به واقعیات جامعه امروزی ایران در می‌یابیم که بورژوازی نه تنها در "صف‌های مقدم جبهه مبارزه" علیه رژیم نیست، بلکه عمدتاً از جبهه مبارزه براندازی علیه رژیم کنار کشیده‌است. عنصر وحدت نظر در نفی رژیم

د وزمباران تفتیق کنیم. صیانت شورای ملی مقاومت و دستاوردهای آن، از وظایف ائتلافی است. سیاست ائتلافی ما در مرحله کنونی باید در درجه اول معطوف به استحکام و تقویت شورای ملی مقاومت ارکان و آحاد، حیثیت و اخلاق آن باشد. مساله توسعه شورا امری است مستحب ولی استحکام آن واجب. پس باید سیاست ائتلافی را طوری ارائه کنیم که در عین حفظ استقلال و شخصیت خود، از بروز هرگونه شائبه شفاف و تفرقه‌ای جلوگیری شود. میدان فعالیت جهت تکمیل به تدریجی و توانایی هرچه بیشتر شورای ملی مقاومت بار و گسترده‌است. اقدام آگاهانه و مجدانه در این زمینه باید به‌نفع معاندین و دودوزمباران و دسیسه‌چینان نشان دهد که کیفیت بحث و مراوده با یاران مؤتلف مان بالکل متفاوت از برخورد با دیگران است. نشریه‌ها و تمامی جوانب دیگر کار و تلاش مبارزاتی ما، باید آینه تمام‌نمای تعهدات و وظایف ائتلافی ما باشد. اختلاف نظر و انتقاد آگاهانه به سایر اعضا، شورای ملی مقاومت نباید طوری عنوان شوند که نزد یاران ما سوءتفاهم و پیش‌دوپیسم زنان غاژ و مخالفین شورا لبخند به خسران مبارانگیزد. در یک کلام سیاست ائتلافی ما باید در درجه اول استحکام ائتلافان باشد. از این اصل اولی می‌رسیم به کم و کیف اصلی توسعه و نه برعکس. پیشنهاد ما برای پراتیک اصل توسعه "سیستم اختلافات" است. سیستم اختلافات از جمله به معنی عمل به انواع و اقسام اختلافات

موضوعی است. اختلافات موضعی و کوتاه مدت و تجربه کردن نتایج حاصله به طریقی که راه‌های گوناگون اشتراک مساعی و همکاری، اتحاد عمل، آکسیون‌های مشترک، کمیسیون‌های چندجانبه و... با کلیه نیروهای مستقل چپ و دموکرات و ملی شناخته و توسعه یابند. این سیاست کم و کیفی‌الخصوص در سطح پایه و توده‌ها، موجب تقویت و توسعه روابط صمیمانه مبارزاتی می‌شود، می‌تواند به شورای ملی مقاومت جذباتی تازه ببخشد و در عین حال فراسوی نیک و بد مباحثات و مشاجرات لفظی و روزنامه‌ای، در عمل روزمره، دوست و دشمن را به هم بشناساند. تردیدی نیست که هم شورای متحد چپ و هم، در صورت قبول این پیشنهاد، شورای ملی مقاومت، برای عمل به این سیاست باید از ضابطه و برنامه‌های درخور آن پیروی کنند. تدوین ضوابط و برنامه در این راه کار دشواری نخواهد بود.

پسایمان
۶۲/۱۲/۱۴

و بخصوص سازمان مجاهدین خلق ایران به راه افتاد است و در داخل هم سردمداران رژیم‌هاز جذب متخصص و سرمایه‌های شرعی سخن می‌گویند و حتی شخص اول مملکت هم طرفدار "اقتصاددان‌ها" شده است. "آنچه شیران را کند رویه می‌زاج احتیاج است، احتیاج، بورژوازی باقی‌مانده در ایران بنابه سرشت وضعیت اقتصادی‌اش، بنابه روحیه ورزید ماش در فرومایگی و دسازاری باهرسر قدرت حاکم و اکنون نیز بنا به روابط و بستگی‌هایش به سیاست‌های رژیم و علی‌الخصوص اتصال فزاینده اش به سیاست جنگی آن در مجموع خود، آمادگی عینی و شایستگی ذهنی ائتلاف با انقلابیون و نیروهای دموکرات مستقل را فعلاً از دست داده است و تا زمانی که ارکان دستگاه‌های سرکوب رژیم پابرجا و سیاست "جنگ جنگ تا پیروزی" نیز ادامه داشته باشد، دلیلی ندارد رشته اتصال سودآورش را با رژیم سست و یا قطع کند. مساله پیشرفت مقاومت و اقبال راه حل دموکراتیک و استقلال طلبانه - یا به اصطلاح رفا "بیمرون رفت از محضل کنونی" - نیز به طور عمده موکول به اعتلاء جنبش توده‌های محروم و شهروندان رویه فقر و تحت فشار و جرات اقدام جمعی آنها می‌شود، امری که بسته به تاثیر عوامل گوناگونی است، از تجربه روزمره مردم گرفته تا موفقیت‌های جنبش مسلحانه سراسری اپوزیسیون انقلابی و توسعه اعتبار و نفوذ آلترناتیو شورای ملی مقاومت.

آن چه می‌توان کرد :

از شرحی که در بالا رفت روشن است که خط مشی سیاست "ائتلاف بزرگ" - آن گونه که رفا مطرح می‌کنند - مورد انتقاد شدید ماست. ما کوشیدیم اهم نکات نادرست و جوانب آکنده از توهم این سیاست ائتلافی ناموفق را نشان دهیم. انتقادات ما تا اینجا جنبه سلبی داشتند. ضرورت دارد به جنبه ایجابی مساله نیز توجه کنیم تا برای رفا و خوانندگان روشن شود اگر به تیزهای آمده در مقاله "ملاحظات" انتقاد داریم، خود چه می‌گوئیم و اگر معتقدیم سیاست ائتلافی مذکور راه به جایی نمی‌برد، پس در باب مسائله ائتلاف کدام سیاست را باید اتخاذ و پیش برد. میهن و مردم ما در شرایط بسیار دشواری به سر می‌برند. اپوزیسیون انقلابی نیز همینطور. رژیم ولایت فقیه و جبار جباران دشمن اصلی همه ماست ولی معاندین و مخالفین دیگری نیز داریم. در مورد مساله براندازی رژیم هم دیگر نمی‌تواند از وحدت راه و روش سخنی در میان باشد. سیاست ائتلافی ما باید این نکات را در خود جمع داشته باشد. به نظر ما نه به بدعت‌گذاری‌های عجیب و غریبی نیاز داریم و نه به بی‌تابی و شتابزدگی. باید در عین کار و تلاش و مبارزه مستمر، اصولی بدانیم. باید در حین مدارا با رهروان راه استقلال و دموکراسی و جمهور مردم در برابر دسیسه‌ها، نیرنگ‌ها و رقابت‌جریاناتی که می‌خواهند براندازی رژیم را مستمکی برای حذف دموکراسی و استقلال کنند. دلیران و با صراحت اینستادگی کنیم و سیاست جذب نیروهای بالقوه و دست‌را با سیاست دفع قوای بالفعل معاندین و نقد و خرده‌گیری‌ها و

عنوان جمهوری می‌باشند. ما به رفا اطمینان می‌دهیم که گرایش‌های سیاسی مربوط به این نسوع ارتجاع را نمی‌توان از طریق سیاست ائتلافی مثال‌اندیشانه و تعادل جویانه "خنثی" نمود. نکته این است که فعلیت رایج این جریان‌ها به هیچ روی مولود "تنهایی و انفراد" نمی‌باشند. این و آن فرد را می‌شود طی یک سیاست و روش مدارا و جذب از در غلطیدن بعد از ارتجاع و امپریالیسم نجات‌داد و در روند دموکراتیک جذب و ادغام نمود، لکن جریان‌ها متصل به جایگاه‌ها و رگه‌های عینی بورژوازی وابسته را نمی‌توان از این راه "خنثی" نمود. راه دفع خطر آنها، مبارزه روشن و صریح است و نه سیاست جذب و ادغام. بنابراین، درجه شمول مطلوب رفا، دارای ایرادی است که می‌تواند تحت شرایط خاصی باعث نقض غرض اصلی، یعنی اصول دموکراسی و استقلال، گردد. از این رو بیم آن می‌رود که بعد کمی، خود مضمون کیفی را معلق کند، بخصوص که ارزیابی رفا از توانهای ائتلافی حی و حاضر بورژوازی ایران نیز به هیچ وجه با واقعیات جاری خوانائی ندارد و مقرون به شبهه است. مساله بالا به جوانبی از این شبهه اشاره کردیم و برای استیضاح صریح آن و تاکید روی انتقادات و هشدارهای خود ناگزیریم پاراگراف دیگری را نیز نقل و نقد کنیم:

"بورژوازی ایران همواره این آمادگی را نگاه می‌دارد که با هرگونه گشایشی از درون رژیم برپرخیزد، و یا هر حرکتی که از بیرون از مرزها وعد ه یاری بدهد، مبارزه و امید خود را پیوندد بزنند. اتحاد بورژوازی با هر یک از این گرایش‌ها می‌تواند کوشش برای بیرون رفتن‌های دموکراتیک و استقلال طلبانه را از محضل کنونی، دست‌کم برای مدت‌های مدید، تا حد زیادی خنثی سازد." (ص ۱۱)

می‌بینیم که رفا خطر "اتحاد بورژوازی با هر یک از این گرایش‌ها" را به عنوان یک احتمال مطرح می‌کنند. در حالی که ما عللاً با واقعیات عینی این "احتمال" روبروئیم. در خارج از کشور که عقد و اتحاد بسیاری از محافل بورژوازی با سیاست‌های امپریالیسم آشکارتر از آنست که به شبهه درآید. و اما در داخل کشور هم کافیت نگاهی به طرح بودجه و نقد‌های موجود درباره آن بیاندازیم، تا دریابیم که این بودجه، پس‌دو ادغام بخش‌های عده بورژوازی خصوصی در این طرح اساساً امکان آغاز عملی ندارد، چه رسد به پیشبرد و اجرا. بورژوازی خصوصی ایران در حال حاضر تمایلی به خطر کردن و مقابله اپوزیسیون با رژیم ندارد. بسیاری از آن محافل و بخش‌هایی هم که در چهارچوب آلترناتیوهای سیاسی خارج از کشور متبلور شده‌اند، راه اقتداء به سیاست‌های امپریالیستی را پیشه کرده‌اند و بعضی که خود را ملی می‌شمارند به اصطلاح بی طرفی را برای ایجاد ائتلاف مبارزاتی باخسب دموکراتیک و ملی شورای ملی مقاومت ترجیح داده‌اند و به این ترتیب هر بخشی به سنت خود و فسادار ماند هاست. بی‌جهت نیست که در خارج از کشور چنان موج تبلیغاتی عظیمی علیه شورای ملی مقاومت

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شورای ملی مقاومت» پیوندیم

پایم‌آرکس

SMT
POSTFACH 1043
1000 BERLIN (WEST) 31

آدرس
جدید:

حساب بانکی جدید:

SMT
POSTSCHECKAMT BERLIN WEST
KONTO-NR.: 4272 49-108
BLZ 100 100 10